

# **Representation of socio-political changes in Safavid Iran as “other” in the travelogues of European Orientalists**

**Fateme Helali**

PhD in Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding Author) f.helali@ut.ac.ir

**Gholam Reza Jamshidiha**

Professor, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran, giamshidi@gmail.com

## **Abstract**

The Safavid era is a turning point in the history of Islamic Iran in terms of recognizing the other. The identity and social personality of Safavid society with components such as national unity and independence, Shiism and the emperor is known as the perfect guide. The combination of these components provided the birth of the cultural and civilizational layer of Safavid Iran, which resulted in a new social identity. This article seeks to answer the question of how the developments of Safavid Iran as “the other” are represented in the travelogues of European orientalists? Orientalists’ views on the representation of this image are very variable. This variability is directly related to the eras and generations of Safavid Kings and rulers, so that at the height and decline of the ruling power, the integrity of Iran are very different, which seems to be due to lack of institutional levels. Also, the society of Safavid Iran in the face of two societies and civilizations –Ottoman and Christian West- created a new image of itself, meaning that it gained a new cognition by another cognition. The other was a mirror in which I saw myself. This happened to two other civilizations as well. Of course, Western civilization at that time was not a “unit against” against Iran, but represented itself as a whole against its enemy –the Ottomans. The result of this other

triangle was new knowledge and awareness for all three of these communities.

**Keywords:** Representation, changes, Safavid Iran, other, travelogues, European Orientalists.



# بازنمایی تحولات اجتماعی-سیاسی ایران عصر صفوی به مثابه «دیگری» در سفرنامه‌های مستشرقان اروپایی

فاطمه هلالی

دکترای علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول مکاتبات) f.helali@ut.ac.ir

غلامرضا جمشیدی‌ها

استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران giamshidi@gmail.com

## چکیده

عصر صفوی به لحاظ شناخت دیگری، نقطه عطفی در تاریخ ایران اسلامی است. هویت و شخصیت اجتماعی جامعه صفوی با مولفه‌هایی نظیر: یکپارچگی و استقلال ملی، تشیع و شاهنشاه به مثابه مرشد کامل شناخته می‌شود. مجموع این مولفه‌ها موجبات زایش لایه فرهنگی و تمدنی ایران عصر صفوی را فراهم کردند که نتیجه آن هویت جدید اجتماعی بود. نوشتار مزبور با روش تاریخی در پی پاسخ به این پرسش است که تحولات اجتماعی-سیاسی ایران عصر صفوی به مثابه «دیگری» چگونه در سفرنامه‌های مستشرقان اروپایی بازنمایی شده است؟ نظرگاه مستشرقان در بازنمایی این تصویر بسیار متغیر است. این متغیر بودن در ارتباط مستقیم با اعصار و ادوار نسل‌های شاهان و حکمرانان صفوی است به نحوی که در زمان اوج و حضيض قدرت حاکمه نحوه بازنمایی از تمامیت ایران بسیار متفاوت از هم هستند که به نظر می‌رسد دلیل آن فقدان سطوح نهادی باشد. همچنین، جامعه ایران عصر صفوی در مواجهه با دو جامعه و تمدن-عثمانی و غرب مسیحی- تصویری جدید از خود ساخت؛ بدین معنی که به توسط شناخت دیگری شناختی جدید از خود به دست آورد. دیگری، آیین‌های بود که من خود را در آن می‌دید. این اتفاق برای دو تمدن دیگر نیز رخ داد. البته، تمدن غرب در آن زمان در مقابل ایران یک «من واحد» نبود لکن در برابر دشمنش-عثمانی- در قامت یک کل واحد خود را بازنمایی می‌کرد. نتیجه این مثلث دیگری، شناخت و آگاهی جدید برای هر سه این جوامع بود.

واژگان کلیدی: بازنمایی، تحولات، ایران عصر صفوی، دیگری، سفرنامه، مستشرقان اروپایی.

تاریخ دریافت: ۰۰/۰۷/۱۲ تاریخ بازبینی: ۰۰/۱۱/۰۶ تاریخ پذیرش: ۰۰/۱۱/۰۹  
فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی، سال ۱۱، شماره ۲، پیاپی ۴۳، بهار ۱۴۰۱، صص  
۳۱۴-۲۶۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۱. مقدمه و بیان مسئله

یکی از مسائل مهم تاریخ ایران چگونگی آشنایی و مواجهه آن با جهان غرب، نحوه نگاه غرب به ایران و متقابلاً نگاه ایران به غرب است و می‌توان گفت رویکرد شرق شناسی پیامد این مواجهه در قالب چشم‌اندازی با عنوان «دیگری» است. در طول تاریخ، همواره مأموران سیاسی، مبلغان، بازرگانان، سیاحان و ماجراجویانی بوده‌اند که رنج سفر را به جان می‌خریدند و قدم در سرزمین‌های دور می‌گذاشتند و حاصل سفر خود را نگاشته و به تاریخی ارزشمند مبدل می‌کردند. امروزه از این تاریخ کتبی با عنوان‌هایی همچون سفرنامه، سیاحت‌نامه و رهنامه یاد می‌کنیم. «کهن‌ترین اسناد موجود در پیوند با سفرنامه‌نویسی امپراتوری ایران را سرچشمه پیدایش این رشته می‌دانند. چه، به استناد تاریخ اولین سفرنامه در عهد هخامنشیان و به خواسته داریوش اول درباره رودخانه سند، خلیج فارس و دریای سرخ نگاشته شده است» (یوستی، ۱۳۱۴، ص. ۱۳)

تاریخچه مواجهه ایران و اروپای پساقرون وسطایی را به روایتی می‌توان به بیش از پانصد سال پیش یعنی اندکی قبل از پیدایش نوزایش در اروپا ارجاع داد. نخستین رویارویی جامعه ایرانی با اروپا هنگامی رخ داد که تجار و نمایندگان تجاری و سیاسی دولت‌های اروپا، به‌ویژه ایتالیایی‌ها در قرون وسطی، با ایران به داد و ستد پرداختند. با استیلای ترکان عثمانی بر راه‌های گرجستان، شبه‌جزیره کریمه و بندر اسکندرون رابطه ایران با کشورهای اروپایی قطع شد. (صبحی، ۱۳۵۰، ص. ۹۴) پس از قرون

و سطلی یعنی دوره نهضت رنسانس به دلیل رواج یافتن صنعت چاپ و نیز علاقمندی سیاسی و اقتصادی اروپاییان کتاب‌های زیادی درباره خاورمیانه منتشر شد. به‌طور کلی، دوره جدید برخورد ایران با اروپا به قرن هفدهم و انقلاب صنعتی بازمی‌گردد. تولید انبوه ناشی از انقلاب صنعتی باعث شد تا اروپا جویای بازار فروش محصولات خود باشد و تهیه مواد اولیه نقطه شروع ارتباط گسترده و مداوم کشورهای غربی با ایران و شرق، در وهله نخست در راستای دستیابی به بازارهای آن بود و از این میان نخستین کشور اروپایی که بدین منظور پا به عرصه ایران گذاشت پرتغالی‌ها بودند که در زمان شاه اسماعیل (۹۱۲/۱۵۰۷) با هفت فروند کشتی وارد جزیره هرمز شدند. (سایکس، ۱۳۳۵، ص. ۲۸۶-۳۰۱) در این میان، بسیاری از اروپاییان تاجر، جهانگرد و مستشار در جامه مستشرق به نگارش مشاهدات و مطالعات خود در زمان سکونت در ایران پرداختند که حاصل آن مشاهدات امروزه با نام سفرنامه یاد می‌شود. هرچند «در تقسیم‌بندی منابع تاریخی سفرنامه‌ها را در زمره منابع جغرافیایی به حساب آورده‌اند» (سواژه، ۱۳۶۶، ص. ۵۱) اما اهمیت سفرنامه‌ها بسیار بیشتر از منابعی صرفاً جغرافیایی و تاریخی است. سفرنامه‌ها اسنادی هستند که مستشرقان با رویکردهای متفاوتی چون مردم‌نگاری، جامعه‌شناسی، تاریخی، سیاسی و جغرافیایی به مطالعه و مشاهده شرق پرداخته‌اند.

عصر صفویه جایگاه مهمی در روابط ایران با دول خارجی دارد. سلسله صفوی پس از حکومت‌های نامتمرکز پیش از خود حکومتی متمرکز و مقتدر پایه‌ریزی کرد که نه تنها در منطقه بلکه در روابط دولت‌های خارجی نیز از جایگاه رفیعی برخوردار بود به طوری که مستشاران دول غربی برای گسترش روابط سیاسی، اقتصادی و تجاری به ایران سفر می‌کردند.

عصر صفوی به مثابه یکی از دوره‌های مهم فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نظامی تاریخ ایران سه عنصر هویت‌ساز زبان، مذهب و اسطوره را در یک زنجیر همگون قرار داد. (تاجیک، ۱۳۸۴، ص. ۱۴۹) منظور از اسطوره اشباع نیاز اساطیری ایرانیان به تداوم فره ایزدی است بدین معنی که پادشاه صفوی در عنوان جدید «مرشد کامل» در مقابل «خلیفه عثمانی» ظهور نمود و در سایه مذهب تشیع به مثابه بدیلی دیگر از فره ایزدی ایران باستان بر آحاد ایران زمین حکمفرما شد. هرچند بنا بر گواهی تاریخ، اقبال ایرانیان به تشیع نه از زمان صفویه بلکه از همان اوان پذیرش اسلام وجود داشته و پس از سقوط دولت بنی‌امیه پرچم ابومسلم خراسانی به امید به قدرت رسیدن دولتی علوی برافراشته و در اشتباهی تاریخی در قالب حکومت ضدعلوی

خلافت بنی‌عباس به زمین خورد. تلاشها هرچند در مقاطعی تاریخی دچار انقطاع شد لکن در برهه‌هایی با به حکومت رسیدن سلاطین سامانی، صفاری و طاهری در قالب حکومتی نیمه‌مستقل و زیر لوای خلافت بنی‌عباس ادامه یافت تا در نهایت طلوع دولتی کاملاً مستقل و شیعی در دوران صفویه به بار نشست. لازم به ذکر است، «عقلانیت شیعی» به عنوان عنصر چهارم نیز در شکل‌گیری هویت ایرانی عصر صفوی قابل ردیابی است. این عنصر، که اتفاقاً وزنه سنگینی در شاکله هویت ایرانی است، در جامه مکتب شیراز خود را نمایان ساخت و حدود سه قرن بر تارک حکمت ایرانی درخشید و بزرگانی چون قطب‌الدین شیرازی، میرسید شریف جرجانی، محقق دوانی و خاندان دشتکی‌ها را در خود پرورد و زمینه‌ساز ظهور مکتب حکمت متعالیه شد.

دوره صفویه از نقاط عطف تاریخ ایران به شمار می‌رود و سیاحان زیادی را متوجه این کشور ساخت به‌گونه‌ای که می‌توان گفت موج ورود سیاحان در قرون یازدهم و دوازدهم هجری قمری/ هجده و نوزده میلادی موجب شد تا در اروپا به گزارشی «نهضت ایران‌شناسی» شکل گیرد (شیبانی، ۱۳۸۱، ص. ۴-۹). ایران در این دوره با دو «دگر» مواجه می‌شود: خلافت سنی عثمانی و غرب مدرن. در این زمان، ایران به‌عنوان یکی از مهمترین کانون‌های جهان شرق در برابر غرب جلوه می‌کند و در مقابل، جهان غرب برای تعریف هویت «خود» از طریق خلق «دیگری» در گفتمانی غرب‌محور به قضاوت جهان شرق برمی‌خیزد و در این گفتمان ایران عصر صفوی را به‌مثابه یک کل لایتغیر در نظر می‌گیرد بدون آن که توجهی به ادوار نسلی آن داشته باشد. تداوم و نتیجه این گفتمان در زمان حال برنامه «ایران‌هراسی» به‌عنوان بخشی از چالش ایران و غرب است که محصول تلاش غربی‌ها در برساخت ایران به‌مثابه جهان و انسانی دیگر است. بخشی از این هویت‌سازی در سفرنامه‌های اروپاییانی که در زمان سلسله صفویه به ایران مسافرت کردند به تصویر کشیده شده است. البته، در ابتدا جذابیت ناشی از تفاوت جهان شرق با غرب بود که اروپاییان را به سمت شرق و خاصه ایران فراخواند و سفرنامه‌های آنان را با استقبال خوانندگان اروپایی مواجه کرد. بنا به روایتی (هال، ۱۳۸۶) استقبال غربی‌ها از این سفرنامه‌ها در آغاز به خاطر اطلاع‌یافتن آنان از دنیای متفاوتی بود که برای آنان دارای شگفتنی و جذابیت‌های خاصی بود و حس کنجکاوی آنان را ارضاء و با خود جهت سفری خیالی به ایران به‌مثابه بخشی از «شرق رؤیایی» همراهی می‌کرد.

## ۲. اهداف و سؤالات پژوهش

نوشتار حاضر با هدف چگونگی بازنمایی تحولات اجتماعی-سیاسی ایران عصر صفوی به مثابه «دیگری» در سفرنامه‌های مستشرقان اروپایی انجام شده و پرسش اصلی این است که چگونه تحولات اجتماعی-سیاسی ایران عصر صفوی به مثابه «دیگری» در سفرنامه‌های مستشرقان اروپایی بازنمایی شده است؟ در ذیل هدف اصلی، تلاش شده است به نکاتی چون دلایل اهمیت شناخت سیاست ایران صفوی و ادوار نسلی پادشاهان آن برای مستشرقان به عنوان «دیگری» قابل شناخت و چگونگی پیروی یا عدم پیروی بازنمایی ایران در سفرنامه‌های عصر صفوی از روش‌ها و الگوهای شرق‌شناسی اشاره شود.

## ۳. پیشینه پژوهش

در پیشینه داخلی و خارجی پژوهشی که دقیقاً با نوشتار حاضر هماهنگ باشد یافت نشد لکن مقالاتی در راستای موضوع این نوشتار به دست آمد که چند مورد برای نمونه در ذیل ذکر می‌شود.

- ذهابی و دیگران (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «افول مناسبات قدرت دربار صفوی از نگاه سفرنامه‌های سفیران خارجی؛ از شاه صفی تا شاه سلطان حسین» به گزارش‌های سفیران در دوره دوم حکومت صفوی پرداخته است. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی با تکیه بر سفرنامه‌های دوره دوم حکومت صفوی بر زمان‌هایی از شرفیابی سفیران اروپایی در دربار شاهان صفوی تمرکز کرده است که در آن می‌توان روایتی پنهان از آغاز افول اقتدار صفویان را دنبال کرد.

- رنجبر و رحیمیان (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «روایتی ایتالیایی از جنگ چالدران» سفرنامه‌های ترجمه‌نشده ایتالیایی را بررسی کرده و نگرشی جدید به جنگ چالدران را بر پایه منابع ایتالیایی زبان معاصر صفویه و مقایسه آن با روایت‌های جدید را تشریح کرده است. همچنین به علل ناکامی شاه اسماعیل در جنگ چالدران پرداخته است.



- مقاله رودی متی (۲۰۰۹) با عنوان «صفویان در دیدگان غربی: سیاحان قرن هفدهم اروپا به ایران» که با روش تاریخی و رویکرد تحلیلی-انتقادی نگاهی تازه به مقوله سفرنامه‌های سیاحان غربی در قرن هفدهم در ایران دارد که کمتر درباره آنها مطالعه شده است. مقاله مذکور استدلال می‌کند که با اطلاعاتی که درباره ایران عصر صفوی می‌دهد راه برر سی تعصب‌آمیز نویسندگان، علاقه و جنسیت‌شان، که برای آنان بسیار ارزشمند است، بسته می‌شود.

هر کدام از موارد ذکر شده به بخشی از واقعیت سیاسی ایران عصر صفوی پرداخته‌اند لکن هیچ‌کدام ایران را به مثابه «دیگری» مطالعه نکرده و بدون داشتن چارچوب نظری، صرفاً پژوهشی گزارشی‌گونه و توصیفی-تحلیلی ارائه کرده‌اند. بنابراین، نوشتار حاضر با در نظر گرفتن زاویه دید خاص از ارائه پژوهشی گزارشی‌گونه فراتر رفته و در پی تبیین مسئله پژوهش از زاویه دید چندین نظریه در قالب یک چارچوب نظری است.

#### ۴. ملاحظات نظری

نظریه‌های متنوع و متفاوتی در خصوص دیگری و دیگری‌شناسی وجود دارد. لکن آنچه که با رویکرد این نوشتار همراستا است عبارتند از: نظریه خود آیین‌سان در مکتب کنش متقابل نمادین، نظریه بازنمایی هال، نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید و نظریه ادوار نسلی حکومت ابن‌خلدون. از آنجا که استفاده همزمان از تمامی این نظریه‌ها نیاز به چارچوب‌بندی آنها دارد، از میان تمامی نظریه‌ها بخش‌هایی که پوشش‌دهنده مباحث نوشتار حاضر هستند با در نظر گرفتن این‌که تناقضی با دیگر بخش‌های نظری نداشته باشند چارچوب‌بندی شده و به عنوان چشم‌انداز نوشتار حاضر لحاظ می‌شوند.

شاکله مقاله در قالب نظریه ادوار نسلی ابن‌خلدون پی‌ریخته شده است بدین معنی که دسته‌بندی شاهان صفوی و تقسیم‌بندی دوره‌های حکومتی آنان برای مقایسه تحولات اجتماعی-سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد که البته، بر حسب نیاز پژوهش، یک دوره دیگر به چهار دوره این نظریه افزوده می‌شود. همچنین، برای

تشریح و فهم چگونگی تحولات مذکور از نظریه‌های شرق‌شناسی، بازنمایی و خود آیین‌سان استفاده شده است.

نظریه شرق‌شناسی سعید با این انگاره آغاز می‌شود که شرق واقعیتی بی‌جان و بی‌حرکت در طبیعت نیست. او بر آن است که شرق و غرب هر دو برساخته‌هایی انسانی‌اند و پشتوانه و تا اندازه‌ای بازتاب یکدیگر قلمداد می‌شوند. با این حال، او ارتباط شرق با واقعیت را می‌پذیرد. نکته مهم این است که شرق‌شناسی به‌جای واقعیت شرق با واقعیتی برساخته با نام شرق، که زاده گفتمانی خود اوست، سروکار دارد. (میلز، ۱۳۸۲، ص. ۲۲). بر این اساس، مبحث برساخته‌بودن شرق و دوگانه‌انگاری‌های این نظریه مطمح نظر این نوشتار قرار می‌گیرد.

نظریه بازنمایی نیز با اتکا بر برساختگی در راستای نظریه شرق‌شناسی قرار دارد. این نظریه دو راهبرد نحوه بازنمایی را تشریح می‌کند. نخستین راهبرد کلیشه‌سازی است. کلیشه عبارت از تنزل انسان‌ها به مجموعه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی مبالغه‌آمیز و منفی است. در نتیجه کلیشه‌ای کردن شخصیت‌ها عبارت از تقلیل دادن، ذاتی کردن، آشنا کردن و تثبیت تفاوت از طریق کارکرد قدرت، مرز میان بهنجار و نکبت‌بار بین ما و آنها (مهدی زاده، ۱۳۸۷، ص. ۱۹). طبیعی‌سازی نیز فرایندی است که از طریق آن ساخت‌های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی به صورتی عرضه می‌شوند که گویی اموری آشکارا طبیعی هستند. طبیعی به شکلی ضمنی دارای کارکردی ایدئولوژیک است (گیویان و سروری زرگر، ۱۳۸۸، ص. ۱۵۱). بنابراین، از نظریه بازنمایی مبحث استراتژی‌های بازنمایی یعنی کلیشه‌سازی و طبیعی‌سازی استفاده خواهد شد.

همچنین، از آنجا که ایران عصر صفوی به مثابه هویتی اجتماعی-سیاسی مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ در خصوص ساخته‌شدن هویت مذکور مراحل سه‌گانه خودآیین‌سان کولی حائز اهمیت است. کولی مفهوم خود آیین‌سان را در سه اصل خلاصه می‌کند. نخست، تصویر ظاهر ما در ذهن دیگری؛ دوم تصویر داوری دیگری در مورد ما؛ سوم، در نتیجه تصویری که از داوری دیگری درباره خود داریم احساسی از غرور یا سرافکندگی را درباره خود خویش می‌پرورانیم (Cooley, 1902, p. 184).

در یک جمع‌بندی کلی، هویت اجتماعی-سیاسی ایران عصر صفوی از طریق انگاره برساخته‌بودن شرق و به توسط دو راهبرد کلیشه‌سازی و طبیعی‌سازی در سه مرحله تصویر سازی و بازنمایی می‌شود. مرحله نخست تصویر ایران عصر صفوی در

ذهن سوژه اروپایی، مرحله دوم تصویر داوری سوژه غربی در مورد ایران عصر صفوی و مرحله سوم نیز دریافت احساسی که از نتیجه تصویر و بازنمایی داوری سوژه غربی در مورد ایران عصر صفوی داریم. مجموع این مراحل تصویری جامع از هویت اجتماعی-سیاسی ایران عصر صفوی به مخاطب ارائه می‌کند.

## ۵. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر نوع پژوهش بنیادی و به لحاظ ماهیت و روش تاریخی و در نتیجه در زمره روش‌های اسنادی است. روش تجزیه و تحلیل نیز بدین صورت است که تمامی اسناد به‌عنوان اطلاعات خام و اولیه پژوهش با تکنیک فیش‌برداری انجام شد، سپس از طریق مقایسه تاریخی داده‌های مربوط به سفرنامه‌های مستشرقان با داده‌های مربوط به تاریخ عصر صفوی مورد مقایسه و تجزیه و تحلیل قرار گرفت. نمونه مورد مطالعه حاضر متون مورد تحقیق (سفرنامه‌های مستشرقان اروپایی) است. انتخاب نمونه‌ها نیز بر اساس معیار کیفیت، شهرت و دوره سفر به منظور پوشش‌دادن صدر تا ذیل تاریخ سلسله صفوی صورت گرفته که در مجموع ۱۸ سفرنامه را شامل می‌شود که عبارتند از: سفرنامه‌های کاترینو زنو، آنجوللو، بازگان ونیزی، دی وارتما، د الساندردی، دلاواله، کاری، تاورنیه، شاردن، سانسون، آبه کاره، فیگوئروا، گزارش سفیر پرتغال، کاتف، کروسینسکی، سفیر زیبا، کشیشان ژزوئیت و برادران شرلی.

## ۶. یافته‌های پژوهش: تحولات ایران عصر صفوی و ادوار نسلی

### حکومت

ویژگی شایان توجه ایران دوره صفوی، تأسیس حکومت مرکزی و هویت مستقل و یکپارچه پس از دوره فترت عهد مغول و حکومت‌های ملوک‌الطوایفی است به طوری که بنیانگذاری حکومت صفویه نقطه عطفی در تاریخ ایران محسوب می‌شود و می‌توان گفتمان حکومت صفوی را نخستین حکومت مستقل ملی-مذهبی حول محور شاهنشاهی ظل‌اللهی شیعی در مقابل خلافت سنی نامید.

شاه در سامانه نشانه‌شناسی گفتمانی عصر صفوی، بر وجه مادی، دارای سرشتی فرامادی بوده است. قدرت شاهان صفوی سه مبنای جداگانه دارد؛ نخست، نظریه حق ایزدی پادشاهان ایرانی است که خود مبتنی بر دارابودن شکوه شاهانه (فر) است. این نظریه با ستانی پس از اسلام بار دیگر با همه شکوه پیدایش خود قدرت گرفت و در مفهوم حاکم جامعه‌ای اسلامی به‌عنوان سایه خدا بر روی زمین بازنمود یافت. دوم،

ادعای شاه صفویان به‌عنوان نماینده مهدی(عج) بر روی زمین و سوم، جایگاه شاه صفویان در مقام مرشد کامل یا راهنمای معنوی نظام صوفی موسوم به صفویه است. (Savory, 2007, pp. 2-3) مجموع این سه مبنا در زمینه رویارویی حکومت صفوی با تمدن غرب و خلافت اهل تسنن در سرزمین عثمانی شکل گرفت.

جنبه‌ای دیگر از تأثیرات سلسله صفویه نقش آن در پیدایی دولت مدرن در ایران بود زیرا: ۱. آنان پیوستار نهادهای متعدد کهن و سنتی ایران را تضمین کردند و آنها را به‌گونه‌ای استحکام‌یافته یا که ملی‌تر منتقل ساختند؛ ۲. وضع تشیع اثنی‌عشری از سوی صفویان به‌عنوان دین رسمی دولت صفوی باعث تقویت حکومت مرکزی و آفرینش آگاهی بیشتری از هویت ملی شد؛ ۳. اتحاد علما/بازار که به روزگار صفویان توسعه یافت، نقشی خطیر در حرکت به سوی حکومت قانونمدار در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی داشت؛ ۴. ایجاد سپاهی ثابت از سوی شاه عباس اول شرط لازم پیدایی دولت-ملت بود و ۵. نظام اداری متمرکزتری که به دست شاه عباس اول و اخلافش گسترش یافت تکامل تدریجی گونه تازه‌تری از دستگاه دیوانی را در عهد قاجاریان ممکن ساخت. (Savory, 1999, p. 263)

هرچند قدرت‌های پیش از صفویه و حتی خود صفویه، ساختاری ایلیاتی داشتند لکن شاکله قدرت صفویه به گونه‌ای بود که توانست نظمی دیوانسالارانه به قدرت سیاسی خود ببخشد لکن این نظم دیری نپایید و در نسل‌های بعدی تداوم و مانایی نیافت.

برای بررسی تحولات ایران عهد صفوی، توجه به متفاوت بودن شاکله قدرت سیاسی در برهه‌های زمانی ضروری است. لذا برای ارایه کردن شاکله این تصویر از نظریه ابن‌خلدون در خصوص ادوار نسلی حکومت‌ها بهره گرفتیم. البته، یک نسل دیگر با عنوان «اعتلادهنده» بر این چهار نسل که عبارتند از: بنیانگذار، مباشر، مقلد و منهدم‌کننده افزودیم تا با حقیقت حکومت صفوی همخوانی بیشتری داشته باشد.

#### ۱-۶. نسل بنیانگذار

بنیانگذار به معنای کسی است که «بنای حکومت و پادشاهی را پی افکنده است». (ابن‌خلدون، ۱۳۹۳، ص. ۲۶۱) بنیانگذاری هر سلسله‌ای در ظاهر توسط یک شخص انجام می‌شود ولی در حقیقت، زمینه شکل‌گیری آن گاه به چند نسل قبل از بنیانگذار آن سلسله بازمی‌گردد. این زمینه بنیانگذاری سلسله صفویه به سه نسل پیش از اسماعیل یعنی پدران او و کشاکش قدرت بین حکومت ایلیاتی آق‌قویونلوها با

قراقویونلوها بازمی‌گردد که در نهایت با شکست الوندبیک از اسماعیل صفوی حکومت آق‌قویونلو منقرض و سلسله صفوی بنیان گذاشته شد. پیش از این رخداد سیاسی، تیمور تاتار بر آن بود که شهر اردبیل را نیز فتح کند لکن به دلیل «نفس گرم و قدرت معنوی» (کارری، ۱۳۴۸، ص. ۱۵۹) شیخ حیدر-پدر شاه اسماعیل-، که تیمور در ملاقات با وی متوجه آن شد، شهر اردبیل و اطراف و اکناف آن از گزند تیمور در امان ماند. (عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳، ص. ۲۳-۲۵) بدین ترتیب، نه تنها یک رقیب از صحنه خارج شد بلکه به دوست تبدیل شد. پس از آن اسماعیل با چند رقیب دیگر مواجه بود که مهمترین آنها بازماندگان اوزون حسن یعنی سلسله آق‌قویونلو بود.

هرچند بین خاندان صفویه و آق‌قویونلو به سبب وصلت و ازدواج رابطه خویشاوندی ایجاد شده بود و اسماعیل نواده دختری اوزون حسن بود، لکن وی سرانجام پس از گذراندن دوره‌های زندان، فرار و دردهای بی‌شمار به کمک ترک‌ها و ترکمن‌های معتقد به خود، فرزندان حسن را از میان برداشت و فرمانروای بلامنازع تمام ایران شد. (دلاواله، ۱۳۴۸، ص. ۵۲) علاوه بر همت و حمیت اسماعیل دلیل دیگر به قدرت رسیدن او به ماجرای پیشگویی به سلطنت رسیدن وی بازمی‌گردد که در بیشتر کتب تاریخی و سفرنامه‌های (دالساندری، ۱۳۴۹، ص. ۴۳۳) آن دوران اشاره شده است.

در مورد شاه اسماعیل روایات متناقضی وجود دارد. برخی روایات حاکی از دناوت و پستی وی و برخی دیگر حاکی از علو طبع و نیروی معنوی اوست. بنا بر روایتی، غلبه بر رقیب و فتح تبریز با نهایت دناوت و خونریزی صورت گرفت به حدی که در آن فتح، علاوه بر کشتن زنان و کودکان، کشته شدن بیش از بیست هزار تن، نبش قبر و سوزاندن استخوان‌های امیرانی که در نبرد در بند شرکت کرده بودند و بسیاری فجایع دیگر، اسماعیل فرمان داد تا سر از تن مادرش نیز جدا کنند زیرا شنیده بود که پس از تولدش می‌خواست او را بکشد. شقاوت دیگر شاه اسماعیل که به توسط سفرنامه‌نویسان ذکر شده لواط‌کاری (بازرگان ونیزی، ۱۳۴۹، ص. ۴۲۹-۴۳۰) او با نوجوانان شهر در کاخ هشت‌بهشت است.

از سوی دیگر، توصیف‌کنندگان شقاوت‌های شاه اسماعیل، در ضمن او را دارای حرمت بین مردم ذکر کرده‌اند به گونه‌ای که تمامی آحاد ملت او را به سبب پیروزی‌های شگفت‌انگیزش آفرین می‌گفتند و از این رو وی را سلطان خواندند. او ملک می‌راند و مردم همه حرمتش می‌نهادند و دوستش می‌داشتند و بزرگش می‌شمردند. (بازرگان ونیزی، ۱۳۴۹، ص. ۴۱۱) جوانمردی و رادمردی شاه اسماعیل

در توصیفی دیگر نیز به شدت خود را به رخ می‌کشد؛ آنجا که وی در حق پسران شیبانی‌خان فرمانروای استرآباد، خراسان و هرات- بزرگواری نشان می‌دهد و آن شاهزادگان را نمی‌کشد بلکه فقط به زندان می‌افکند و در صورتی که کلاه قرلباش بر سر نهند اجازه دارند که به کشور خود بازگردند و آنان نیز پذیرفته و در نتیجه آزاد شده و به سمرقند بازگشتند. (آنجوللو، ۱۳۴۹، ص. ۳۲۶)

همین نویسنده تو صیف دوگانه از اسماعیل ارایه می‌کند و او را جوانی مهربان و دلاور و دارای طبعی آتشین معرفی می‌کند (آنجوللو، ۱۳۴۹، ص. ۳۰۸) از سوی دیگر، از انصاف و حق‌طلبی اسماعیل داد سخن داده‌اند و او را مردی دادگر معرفی کرده‌اند. (بازرگان ونیزی، ۱۳۴۹، ص. ۴۲۷) البته، اقدام شاه اسماعیل در خصوص نبش قبر کردن امام ابوحنیفه و سوزاندن استخوان‌هایش و نیز گذاشتن جسد سگی به جای آن، که توسط نویسنده عالم‌آرای صفوی به لحاظ اعتقادی توجیه شده است، (عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳، ص. ۴۷۷-۴۷۸) نشانه‌ای از دنائت و پستی انسانی است که حرمت مرده را نگاه نداشته و از سویی دیگر به اعتقادات جمع‌کثیری از مسلمین بی‌حرمتی کرده است.

بنا بر توصیفات سفرنامه‌نویسان اروپایی، تصویری متناقض از شخصیت انسانی و اخلاق شاهی بنیانگذار سلسله صفویه ارایه شده است. لکن آنچه که مورخان ایرانی از شاه اسماعیل حکایت کرده‌اند پادشاهی است که از جانب ولی‌عصر (عج) مأموریت داشته تا ایران را مرکز تشیع و مأمّن شیعه کند و در این راه خون‌ها ریخته و شورش‌ها به جان خریده است. این اقدام، مهمترین رخداد تاریخ ایران بعد از اسلام است. به عبارت دیگر، در زمانه هر پادشاهی یک یا چند رخداد مهم روی می‌دهد که روند تاریخ یا دست‌کم آن سلسله را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مهمترین رخداد سیاسی-مذهبی زمانه شاه اسماعیل و به بیانی مطلوب‌تر، تاریخ ایران اسلامی تغییر مذهب از تسنن به تشیع اثنی‌عشر بود. این تغییر به حدی در تاریخ ایران و تاریخ صفویه اهمیت دارد که حتی تاریخ جهان اسلام را تحت تأثیر قرار داده است. بسیاری از نقدهای دانشمندان و علمای سنتی به صفویه به این نقطه عطف بازمی‌گردد به طوری که آن را عامل اختلاف و انشقاق در امت واحده فرض کرده و دشمنی صفویه

با خلافت سنی عثمانی را در تضعیف اسلام در مقابل مسیحیت اروپایی منشأ اثر دانسته‌اند. در برابر نقدهای درونی، نقدهای بیرونی، که از جانب پژوهشگران اروپایی ارایه شده است، نیز نقاط مشترکی با نظر علمای سنی دارد و در پاره‌ای موارد نیز بر نکات متفاوتی تأکید کرده است.

دو نظریه متناقض درباره تغییر مذهب ایرانیان توسط شاه اسماعیل ابراز شده است. نخست، نظریه مذهب در خدمت سیاست است که تغییر مذهب ایران را بهانه‌ای برای احیای هویت ملی در برابر خلافت تسنن و یا امپریالیسم بیرونی می‌داند. لرد استانلی آف الدرلی در مقدمه کتاب سفرنامه‌های ونیزیان (ونیزیان، ۱۳۴۹، ص. ۱۵) و نیز وودز و همکارانش با تأکید بر آفرینش هویت ملی و ایستادگی در برابر امپریالیسم بیرونی (Woods et al., 2006, p. 356)، استفاده ابزاری شیخ صفی از تشیع و قبولاندن اندیشه‌ها و افکار خود به صورت کرامات و مکاشفات به پیروان خود و تسری آن به شاه اسماعیل (سانسون، ۱۳۷۷، ص. ۱۰۷-۱۰۸) و آبیساب (Abisaab, 2004, p. 8) ذیل این نظریه جای می‌گیرد. دیگری نظریه‌ای است که بر دینی‌بودن اقدام شاه اسماعیل صحه می‌گذارد. (فیگوتروآ، ۱۳۶۳، ص. ۱۲۴)

نظر نخست با توجه به چند ادله مردود و در نتیجه نظریه دوم تأیید می‌شود. ادله رد نظریه مذهب در خدمت سیاست به شرح ذیل است:

دلیل نخست، با توجه به این امر که شاه اسماعیل اقدام به تغییر مذهب را در نخستین روزهای جلوس بر تخت شاهی انجام داد (روملو، ۱۳۵۷، ص. ۸۴)، این نظر با سیاسی‌بودن این اقدام مغایر به نظر می‌رسد. این مغایرت بدین دلیل است که در ابتدای حکومت مصلحت نیست دست به چنین اقدام متهورانانه‌ای زد و تا پایه‌های سلطنت استوار نشده تدبیر حکم می‌کند از انجام اموری که موجب تغییراتی در هویت فرهنگی مملکت می‌شود اجتناب کرد.

دلیل دوم، دیدگاهی که دشمنی کردها با صفویه را به کامل عیاربودن مسلمانان آنان در مقابل تغییر مذهب صفویه نسبت می‌دهد و پیروی آنان از صفویه را تظاهر می‌خواند (بازرگان ونیزی، ۱۳۴۹، ص. ۳۶۴ و ۳۷۱) بنا بر این نظر، تغییر مذهب

نه‌تنها در بادی امر موجب احیای هویت ملی نشده بلکه مخالفت‌ها و تضادهای بسیاری را در جامعه موجب شده است.

دلیل سوم، اختلاف و نزاع ایران و عثمانی از پیش از روی کار آمدن صفویه وجود داشته است. در زمان سلسله آق‌قویونلو و فرمانروایی اوزون حسن این نزاع در قالب جنگ نیز رخ نمود و حتی سفرایی از ونیز به ایران آمده و درخواست کمک از اوزون حسن نمودند که در سفرنامه‌های ونیزیان منعکس شده است. این درحالی است که در آن زمان اختلاف مذهبی بین ایران و عثمانی وجود نداشت و مذهب رسمی ایران تشیع نبود.

دلیل چهارم، این دلیل هرچند به زمان شاه عباس کبیر بازمی‌گردد اما در کل ابطال‌کننده نظریه مذهب در خدمت سیاست است. زیرا علمای مذهبی به شاه عباس کبیر برای صلح با عثمانی فشار می‌آوردند چون معتقد بودند نباید با مسلمین جنگ کرد. شاه نیز در مذاکره‌ای که با سفیر عثمانی داشت به این فشار علما اشاره کرده و به سفیر می‌گوید که علما حوصله‌اش را تنگ می‌کنند ولی از این لحظه به بعد اگر یک کلمه دیگر از آنان بشنود گردن همه را از تیغ می‌گذرانند. (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۳۸۵-۳۸۴)

هرچند شاه عباس با این موضعگیری علما را تهدید کرد چون نمی‌خواست تحت شرایط غیرشرافتمندانه به صلح تن در دهد، لکن این موضع نشان‌دهنده این واقعیت است که علمای دین از نزاع و تفرقه بین مسلمین ناراضی بوده و شاه را از آن برحذر می‌داشتند. بنابراین، با ابتنا بر تمامی دلایل و شواهد نظریه «مذهب در خدمت سیاست» بدین‌گونه که عامل تفرقه‌افکنی باشد مردود است.

از دیگر رخدادهای مهم نسل بنیانگذار نبرد چالدران (۹۲۰ه.ق./۱۵۱۴م.) است که نخستین جنگ ایران صفوی با عثمانی بود که در زمان سلطنت شاه اسماعیل اول و سلطان سلیم یکم روی داد. هرچند پیروزی در این جنگ از آن سپاه عثمانی شد لکن تا پیش از سلطان اسماعیل نبردهای بسیاری کرده و فاتح میدان شده بود از جمله نبردی که با ازبکان داشت و بر آنان چیره شد. البته، قدرت اصلی منطقه امپراتوری عثمانی بود و نتیجه جنگ چالدران تعیین‌کننده بود نه جنگ با ازبکان لکن با توجه به این‌که شاه اسماعیل بنیانگذار سلسله صفوی بود و این سلسله در ابتدای راه خود بود و هنوز تا به مرحله ثبات راه زیادی داشت، امپراتوری عثمانی دوران گسترش را پشت سر گذاشته و در دوران رشد و تحول خود بود و دو قرن از بنیانگذاری‌اش می‌گذشت. شاه اسماعیل به‌عنوان نسل بنیانگذار در مقابل نسل



رشددهنده و همزمان با فرمانروایی امپراتورانی چون بایزید دوم، سلیم یکم و سلیمان یکم موسوم به سلیمان قانونی و مقتدرترین امپراتور عثمانی بود.

نتیجه این نبرد برای ایران هرچند از دست دادن دیاربکر و بخش‌هایی از کردستان بود لکن راهبرد خالی کردن سکنه ولایات مرزی و سوزاندن منابع آن، که موجب تشنگی و گرسنگی سپاه عثمانی و نیز سرگردانی در سرمای ایالات کوهستانی مرزی و در نتیجه بازگشت سپاه عثمانی به استانبول شد، تجربه‌ای ارز شمند برای حکومت نوپای صفوی شد به نحوی که این استراتژی تا نسل‌های بعدی سلسله صفوی نیز در جنگ‌های با عثمانی به کار برده شد و مانع از تصرف ایران و الحاق آن به امپراتوری عثمانی گردید.

## ۲-۶. نسل مباشر

مباشر «فرزند بنیانگذار است و موجبات حکومت را از پدر می‌شنود و فرامی‌گیرد» (ابن خلدون، ۱۳۹۳، ص. ۲۶۱) بر این اساس، شاه تهماسب اول، شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده و به عبارتی دیگر، از شاه تهماسب تا شاه عباس جزو این نسل قرار می‌گیرند. دو پادشاه پس از تهماسب دوران سلطنت کوتاهی داشتند و لکن شاه تهماسب به نسبت سلطنت طولانی مدتی داشت.

شاه تهماسب به لحاظ اخلاقی پادشاهی ترسو توصیف شده است. برخی (دالساندری، ۱۳۴۹، ص. ۴۳۸) رغبت نداشتن او به جنگ را دال بر کم‌شهامتی او پنداشته و هنگامی که به نبردی تن داده به حکم اضطرار بوده است. شاهد این مدعا را نیز از دست دادن شهر بابل واقع در نزدیکی رود فرات می‌دانند. شواهد تاریخی حاکی از آن است که صلح‌طلبی شاه تهماسب دال بر ترسویی او نبوده است به دلایل ذیل:

نخست آن که در زمان شاه تهماسب اتحاد بین قبایل قزلباش همانند زمان شاه اسماعیل اول نبود و خیانت برادر شاه تهماسب و پناهندگی او به دربار عثمانی و نیز خیانت اولامه -سلطان تکلو و فرمانده ارتش آذربایجان- به شاه تهماسب و پناهندگی‌اش به سلطان عثمانی حاکی از آن است که قزلباش‌ها تا چه اندازه پیروی محض از شاه را به‌عنوان «مرشد کامل» کنار گذاشته بودند. در حالی که در دوره سلطان سلیمان امپراتوری عثمانی به اوج قدرت و وسعت سرزمینی خود رسیده بود. (نوابی، ۱۳۴۷، ص. ۱۲۱) بنابراین، انتقال فره از نسل بنیانگذار به نسل مباشر کامل صورت نگرفته و تا حدود زیادی شاهد افول فره هستیم. البته، شواهد تاریخی حاکی

از آن است که با قدرت گرفتن سلسله صفوی در دوره‌های بعدی، به‌ویژه نسل اعتلا دهنده، افول فره به اوج‌گیری دوباره آن تبدیل می‌شود.

دوم آن که ایستادگی تهما سب در برابر قدرت عظیم امپراتوری عثمانی به حدی بود که مانع از یورش سلطان سلیمان به کشورهای مسیحی‌نشین اروپا می‌شد. چنان که بوسیک، سفیر فردیناند در دربار سلطان سلیمان، این خشنودی را کتمان نمی‌کرد: «فقط میان ما و نابودی حایل شده‌اند». (براون، ۱۳۷۵، ص. ۱۰۲)

سوم آن که شاه تهما سب می‌دانست پدر شجاعش شاه اسماعیل یکم با تمام قدرت خود نتوانست در برابر هجمه‌های سپاه عثمانی در نبرد چالدران پیروز شود. بنابراین، قصد نداشت جان سپاهیان خود را به خطر اندازد به‌ویژه که مفاد نخستین نامه سلطان سلیمان به او تهدید به جنگ بود. (میرجعفری، ۱۳۵۴، ص. ۲۳۶)

چهارم آن که امپراتوری عثمانی در دوران سلطان سلیمان در اوج اقتدار خود و دوران گسترش بود و نه تنها برای ایرانیان بلکه برای تمامی دول اروپایی نیز خطر بزرگی محسوب می‌شد. این در حالی است که مقاومت و ایستادگی شاه جوان صفوی، در مقابل سلطان مقتدر عثمانی، هرچند که برخی از ایالات خود را در نبرد با عثمانی از دست داد، بسیار حائز اهمیت است.

پنجم آن که، تجاوزهای مداوم عبیدالله خان از یک بر خراسان توجه تهماسب را به خود معطوف کرد و او را وادار کرد که در دو جبهه به جنگ بپردازد.

همچنین شاه تهماسب را پادشاهی لذتجو، آزمند و ظالم تصویر کرده‌اند به‌گونه‌ای که آنچه بیش از همه مایه لذت اوست زن است و آزمندی‌اش به حدی است که هرچه به او پیشکش کنند هر قدر هم ناچیز باشد می‌پذیرد و همیشه در مقابل هدیه‌ای که گرفته است چیزی نمی‌دهد و اطرافیان خود را به مناصبی می‌گمارد و به جاهایی می‌فرستد که مردمانش هرگز مالیاتی نمی‌دهند مگر به جبر. همچنین، او پادشاهی مکار و ظالم بوده که بی‌عدالتی صفت اوست زیرا به عنوان ابراز تفقد در ظاهر انواع و اقسام خراج‌ها و مالیات‌ها را به مردم می‌بخشید اما پس از دو سه سال بی‌درنگ مطالبه خراج‌ها و مالیات‌های پس‌افتاده را می‌کرد. (دالساندری، ۱۳۴۹، ص. ۴۴۱-۴۳۹) از دیگر صفات شاه تهماسب طبع مالیخولیایی‌اش است که یکی از علایم آن این است که یازده سال است از کاخ خود بیرون نیامده است. (دالساندری، ۱۳۴۹، ص. ۴۳۷-۴۳۸)

در مقابل، مورخان ایرانی از جمله اسکندربیک منشی در تاریخ عالم‌آرای عباسی شاه تهماسب را مسلمانی مقید به دین و احکام شریعت توصیف کرده است. حتی با

وجود این که پادشاهی کل ممالک ایران و توابع را در ید قدرت خود داشت روا نمی‌دید که شعرا زبان به مدح او بگشایند. لذا خطاب به شاعران می‌فرموده که «من راضی نیستم که شعراء زبان به مدح و ثنای من آلاینند قصاید در شأن حضرت شاه ولایت و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که به فکر دقیق و معانی بلند و استعاره‌های دور از کار در رشته بلاغت درآورده به ملوک نسبت می‌دهند که به مضمون (از احسن اوست اکذب او) اکثر در موضع خود نیست اما اگر به حضرات مقدسات نسبت نمایند شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست و محتمل الوقوع است». (اسکندر بیک منشی، ۱۳۷۷، ص. ۲۷۷)

از تناقضاتی که در روایت مستشرقان و مورخان ایرانی درباره اخلاق شاهی شاه تهماسب اول روایت شده چنین برمی‌آید که مطابق نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید، در پاره‌ای موارد واقعیت اخلاق شاهی تهماسب اول توسط مستشرقان برساخت شده است و با آنچه که در عمل از او سرمی‌زده تا حدود زیادی در تناقض است در حالی که در مورد شاه اسماعیل دوم روایت مورخان ایرانی حاکی از ظالم‌بودن این شاه است. در نتیجه، عواملی چون: خودی‌بودن راوی، ترس از عقوبت شاه، ریاکاری برای جلب صله و... در این مورد صحت نداشته است.

شاه اسماعیل دوم حکومتی کوتاه‌مدت داشته و در حدود یک سال سلطنت کرده است. او به لحاظ اخلاق شاهی، به قدری ظالم و ستمگر بوده که حتی در کتاب‌های تاریخ عهد صفویه (اسکندر بیک منشی، ۱۳۷۷، ص. ۳۲۲) نیز از او با بدی یاد شده است زیرا دنائت و ستمگری او به حدی بوده که راه هرگونه ستایش و تملق را بر مورخان حتی درباری بسته است. نویسنده عالم‌آرای عباسی رذیله‌های اخلاقی وی را با واژه‌ای چون قساوت قلب توصیف می‌کند زیرا علاوه بر تمامی قساوت‌هایش، هرگز نسبت به برادران، برادرزادگان و پسرعموهایش هیچ شفقت و مهربانی نداشت و وجود آنان را خار گلزار دولت خود می‌دانست تا جایی که دستور قتل شش نفر از شاهزادگان را در قزوین صادر کرد. تنها نقطه مثبت سلطنت وی لغو لعن اصحاب و همسر پیامبر بود که البته اسندریک -مورخ درباری- از آن با عنوان نقطه مثبت ذکر نکرده است لکن در عمل از شدت و حدت تفرقه شیعه و سنی در جامعه و در روابط ایران و عثمانی می‌توانست بکاهد.

روش حکومت و شیوه اجرای آن در نسل مباحر بدین گونه‌است که دربار شاه تهماسب به دو دستگاه خدمات شاهانه و شورای دولتی یا سلطنتی قابل تقسیم است.

در بخش خدمات شاهانه، خادمان شاه طهما سب به سه قسمت تقسیم می‌شوند: زنان، کنیزان و پسران نجیب‌زاده امیران. (دالساندری، ۱۳۴۹، ص. ۴۴۱)

شورای سلطنتی در واقع هیئتی به ریاست شاه است و دوازده امیر در آن شرکت می‌جویند. شورا هر روز برپاست مگر وقتی که شاه به گرمابه می‌رود. شاه روی م‌سندی می‌نشیند و پسرانش پشت شاهانه او می‌نشینند. مشاورانی که از طبقه امیرانند و نایب‌السلطنه خوانده می‌شوند و عده ایشان چهار تن است در صف مقدم می‌نشینند. شاه مطالب و مباحث مربوط به آنها را مطرح می‌کند و از امیران رأی و نظر می‌جوید و هر کدام که بخواهد عقیده خود را بیان کند برپا می‌خیزد و به شاه نزدیک می‌شود و به بانگ بلند سخن می‌گوید تا صدایش به گوش همکاران رسد. در طی بحث و گفتگو شاه نکات جالب توجه را به مشاوران ارشد دستور می‌دهد یادداشت کنند و غالباً خود او یادداشتی به دست خویش می‌نویسد و بدین‌گونه امیران به ترتیب که شاه از ایشان سوال می‌کند عقاید خویش را بیان می‌کنند. چنانچه شاه در مسئله‌ای که طرح کرده است تردیدی باقی نماند در نخستین جلسه شورا حل و فصل می‌گردد و اگر همچنان در تردید باشد دلایل و آرای همه اعضای شورا را می‌شنود و پس از توجه و رسیدگی خصوصی کار را یکسره می‌کند. مشاوران ارشد دارای حق رأی نیستند و بی‌اذن شاه حق سخن گفتن ندارند. (دالساندری، ۱۳۴۹، ص. ۴۴۲-۴۴۳) بر این اساس، هرچند شاه در امور مملکتی از مشورت بزرگان بهره می‌برد لکن به دلیل حق رأی نداشتن آنان مشورت در حد آگاهی شاه بوده و در قدرت تصمیم‌گیری او نقشی نداشته است بدین معنی که تصمیم‌نهایی را شاه می‌گرفته است.

در زمان شاه تهماسب نیز رخداد سیاسی مهم جنگ‌های او با همسایگان قدرتمند سنی‌مذهب یعنی سه جنگ با امپراتوری عثمانی در زمان سلطان سلیمان یکم بین سال‌های ۱۵۳۲-۱۵۵۵ و نیز نبرد جام با اربکان در شرق ایران بود. مجموع مشکلات بیرونی که شاه تهماسب را درگیر کرده بود او را در قامت وارث مشکلات پیچیده دوران سلطنت پدرش نشان می‌دهد. البته، نبرد با امپراتوری عثمانی که سرحدات شمال غربی ایران را هدف یورش خود قرار می‌داد بسیار بیشتر از اربکان بود. در دوره شاه تهماسب روابط ایران با امپراتوری عثمانی بسیار تیره بود لکن در آخرین نبرد، که به صلح آماسیه ختم شد، این روابط رو به بهبود گذاشت.

در نبرد نخست سلیمان، که از جانب سلسله شیعه مذهب صفوی احساس خطر می‌کرد، توجهش را به شمال غرب ایران معطوف کرد. در مقابل، شاه تهماسب نیز

همچون پدرش ترکمانان آناتولی را به شورش علیه عثمانی تحریک می‌کرد. از طرف دیگر، شاه تهماسب با کارل [شارلکن] پنجم، امپراتور امپراتوری مقدس روم، که دشمن سلیمان بود، روابط دوستانه‌ای برقرار کرد. نیز بر آن بود تا در جنوب و مرکز عراق، سرزمینی که روزگاری مرکز خلافت عباسیان بود، تشیع را جایگزین تسنن کند. وی در این راه از کشتن روحانیان و پژوهندگانی که از پذیرش مذهب تشیع خودداری می‌کردند و نیز تخریب مقبره‌ها و اماکن متبرکه اهل سنت فروگذار نکرد. در مقابل، سلیمان نیز به‌عنوان رهبر مسلمانان اهل سنت نمی‌توانست فقط نظاره‌گر این قضایا باشد. علاوه بر اینها انگیزه‌ها و منافع اقتصادی نیز در آغاز این نبرد دخیل بود. (Holt, Lambton, & Lewis, 1977, p. 330)؛ (اسکندر بیک منشی، ۱۳۷۷، ص. ۴۷۷).

در مقابل، سلطان سلیمان نیز برای سیطره بر جهان اسلام به اختلاف‌های مذهبی و عقیدتی میان شیعه و سنی دامن می‌زد و همچون پدرش به برانگیختن ازبکان برای یورش‌های پی‌درپی و جنگ با قزلباش هرگز کوتاهی نمی‌کرد. (براون، ۱۳۷۵، ص. ۱۰۲) همچنین، در عثمانی رساله‌هایی در رد آیین قزلباشان نوشته شد و علمای عثمانی فتوا به «کفر» و «ارتداد» شیعیان دادند. (عابدینی، ۱۳۸۸، ص. ۱۰۳)

نتیجه آن که در این نبرد هرچند آذربایجان به تصرف سلیمان درآمد اما ترجیح داد آن را رها کند و سپس کردستان و قسمت‌هایی از شرق عراق را به تصرف خود درآورد ولی آذربایجان همچنان در اختیار صفویان باقی ماند اما قدرت نظامی و وجهه مذهبی صفویه در آناتولی تضعیف شد. (Shaw, 1976, pp. 84-94)

نبرد دوم نیز با بهره‌گیری سلطان سلیمان از اختلاف خانوادگی که بین القاس میرزا، برادر تهماسب، و شاه تهماسب وجود داشت به وقوع پیوست. در نتیجه در سال ۱۵۴۸ به همراه القاس میرزا برای بار دوم به ایران یورش آورد. سلیمان بار دیگر آذربایجان را به آسانی اشغال کرد و شاه تهماسب در حین عقب‌نشینی سیاست سوزاندن ولایات و منابع آن را اتخاذ کرد. القاس میرزا که دریافت سپاه عثمانی نمی‌تواند به راحتی بر رقیب چیره شود پا پس کشید و خستگی و یاسی که سلیمان را فراگرفته بود او را مجبور کرد تا به استانبول بازگردد حال آن که پس از دو سال جنگ با شاه تهماسب طرفی نیست و جز چند قلعه نظامی در گرجستان و قلعه وان چیز دیگری به دست نیاورد. البته، خطری که از جانب صفویه احساس می‌کرد کاهش یافت اما از بین نرفت. (Shaw, 1976, pp. 85-104)

تصرف مکرر پایتخت شاه از سوی عثمانی، او را به فکر تغییر پایتخت انداخت. از این‌رو، در سال ۹۵۵ق/۱۵۴۸م. پایتخت خود را به قزوین منتقل کرد زیرا آسیب‌پذیری تبریز در برابر حملات عثمانیان معلوم شده بود. (رویمر، ۱۳۸۴، ص. ۶۰-۵۹)

در نبرد سوم که دلیل آن شروع مجدد یورش‌های صفویان به آناتولی و پروپاگاندای آنان بود در نهایت منجر به صلح آماسیه در سال ۱۵۵۵ شد که به موجب آن جنگ‌های طولانی‌مدت مابین دو دولت برای مدتی خاتمه یافت و شاه تهماسب مرزهای میان دو کشور را به همان شکل که در زمان صلح بود و شامل آخرین فتوحات سلطان سلیمان می‌شد را پذیرفت و متعهد شد که از تبلیغات ناسالم و یورش به آناتولی دست بردارد. در عوض سلیمان نیز متعهد شد به زائران ایرانی اجازه دهد به شهرهای مقدس مکه، مدینه و نیز شهرهای مقدس شیعیان در عراق سفر کنند. (Shaw, 1976, pp. 105-108)

شاه تهماسب در نبرد جام با ازبکان تنها ۱۶ سال داشت و از ۲۱ سالگی نیز درگیر یورش‌های سلطان سلیمان با لشکریان انبوه و توپخانه سنگین وی بود. او با توانایی حملات مکرر عثمانی و ازبکان را دفع کرد و به خاک آنان حمله کرد. راهبرد زمین‌سوزی عهد شاه تهماسب دست‌کم از لحاظ نظامی مؤثر بود و گاهی عوامل جوی نیز به سود سپاهیان ایران تمام می‌شد. با چنین راهبرد جنگی شاه تهماسب توانست در تمام مدت سلطنتش در برابر سپاه نیرومند و مجهز عثمانی بایستد. (بیانی، ۱۳۷۸، ص. ۲۵۳)

همچنین، به گواهی مورخان عثمانی، تنها پیروزی سلطان سلیمان در این نبردها فتح بغداد بود و این که تهماسب با راهبرد خاصی می‌خواست آنقدر سپاه عثمانی را معطل کند تا مجبور شوند خاک ایران را ترک کنند. به این ترتیب، باید گفت سلطانی که توانسته بود از استانبول تا اتریش را تسخیر کند نتوانست از حمله به ایران چنان که شاید و باید سودی برد و حریف جوان خود را به زانو درآورد. (میرجعفری، ۱۳۵۴، ص. ۲۴۲)

بنابراین، دوران شاه تهماسب که جزو نسل مباشر بود، با تمام مشکلات و پیچیدگی‌هایش دورانی قابل تحسین است. با این حال، رویکرد خصمانه هر دو امپراتوری مسلمان، که یکدیگر را دیگری برتری طلب تصور می‌کرد، در مقابل اروپای مسیحی، که در واقع دیگری مداخله‌گر بود، خالی از تأسف نیست.

### ۳-۶. نسل اعتلادهنده

نسل اعتلادهنده نسلی است که موجب اقتدار و اعتلای سلسله پادشاهی می‌شود. در این نسل شاهد اوج قدرت پادشاهی هستیم. شاه عباس اول که به دلیل کشورگشایی‌ها، اداره مناسب مملکت و امور کشوری و نیز اقتدار و هوش ذاتی‌اش ملقب به شاه عباس کبیر شد، موجبات اعتلای سلسله صفویه را فراهم کرد و بدین سبب در این نوشتار تنها کسی که جزو نسل اعتلادهنده قرار می‌گیرد این شاه مقتدر صفوی است.

در برخی از سفرنامه‌ها تصویر متناقضی از خلق و خوی شاه عباس ارایه شده است به طوری که او را شوخ طبع و در عین حال دارای طبیعتی غمگین توصیف کرده‌اند و علت اساسی غم شاه را مرگ فرزندش - صفی میرزای جوان - دانسته‌اند که همه به دلیل لیاقت و فراستش بدو امید زیادی داشتند و مردم به قدری او را دوست داشتند که مورد حسد پدر واقع شد لکن شاه پس از این‌که به او مظنون شد و او را کشت؛ دریافت که اشتباه بزرگی مرتکب شده است و از آن پس، هر روز مدت زیادی به این مناسبت گریه می‌کند. (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۲۶۰)؛ (تاورنیه، ۱۳۸۳، ص. ۴۹۷) دلیل دیگر محزون بودن او، افکار رنج‌آور مربوط به جنگ است گرچه در میان مردم خود را شاد نشان می‌دهد با وجود این، گهگاه روحیه او از خلال رفتار و حرکاتش نمایان می‌شود. (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۲۶۱) این در حالی است که به طور کلی این پادشاه دارای خلق و خویی است که می‌توان از آن به «شوخ طبعی شاهانه» تعبیر کرد. (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۲۳۷)

همچنین، شاه عباس کبیر را دارای روحیه‌ای متواضع و فروتن، (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۲۹۳) حافظه‌ای قوی، هوش سرشار، تدبیر و شرم قضاوت (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۲۳۹) دانسته‌اند. از دیگر ابعاد شاه عباس کبیر اخلاق شاهی او است که هیچ‌گاه برای مال‌بنه و غیره به سایرین اجحاف و تعدی نمی‌کرد. (شرلی، ۱۳۶۲، ص. ۹۶) او برای ملتش نه تنها یک پادشاه خوب بلکه در عین حال پدر و سرپرست دلسوزی است. او به رعایای خود زمین و حشم بخشیده و در مواردی نیز وام می‌دهد و حتی به مستمندان وام بی‌عوض می‌دهد. شاه عباس نه تنها به رعیت خود بلکه برای اتباع کشورش نیز دلسوز و مهربان است و برای ازدواج آنها و در اختیار قرار دادن وسایل و امکانات برای آموختن هنری که به کارشان آید تلاش کرده و آنها را تشویق می‌کند. (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۱۷۱-۱۷۲) گاه‌گاهی با لباس مبدل به بازار می‌رفت تا ببیند نظم شهر در چه حالت است. (شرلی، ۱۳۶۲، ص. ۹۴)

همچنین، این شاه فقید دارای شخصیتی کنجکاو است و طبق روایت مستشرقان بیشتر کنجکاو‌های شاه در خصوص مباحثی چون: اوضاع کشورهای اروپایی، اوضاع ممالک عثمانی، شناخت دین مسیحیت، شخصیت پاپ و نحوه انتخاب وی و کاردینال‌ها و به طور کلی سلسله مراتب دستگاه کلیسایی بوده است. (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۲۳۸)

کنجکاو‌ی شاه درباره اوضاع اروپا به‌ویژه فرانسه و وسعت و عظمت آن و نیز تعداد پادشاهان اروپا و مقتدرترین‌شان (تاورنیه، ۱۳۸۳، ص. ۴۷۹ و ۴۸۰) و پرس‌وجوی از سفیر اسپانی در خصوص این که چه اخباری از اروپا دارد حاکی از آن است که تنها اروپاییان نبودند که به ایران می‌آمدند تا علاوه بر مددگرفتن از قدرت ایران برای رویارویی با عثمانی، شناخت کافی و وافی از ایران به دست آورند بلکه شاه ایران نیز به توسط نمایندگان و سفرای اروپایی از وضعیت اروپا به‌طور کلی و مواجهه آنها با عثمانی به‌طور خاص اطلاع حاصل می‌کرده است.

و اما از ویژگی‌های ناپسند اخلاقی شاه عباس کبیر به‌طور ویژه به زن‌بارگی او اشاره شده است به نحوی که در بیشتر مواقع، تصاحب زیبارویان، همسر دار و بی‌همسر، برخلاف رضایت آنان بوده است. نحوه انتخاب آنان نیز دارای تشریفات بوده که فیگوراً به تفصیل به شرح آن پرداخته است. (فیگوراً، ۱۳۶۳، ص. ۳۲۶-۳۲۸)

شاه عباس کبیر در خصوص شیوه حکومت‌کردن تفکر خاصی داشت بدین‌گونه که هیچ‌گاه کاملاً به وزیران و سرداران و امرای خویش متکی نبود و معتقد بود «شاهی که امور سلطنت و کشورداری را به این‌گونه اشخاص واگذارد بدبخت خواهد شد زیرا این‌گونه مردم بیشتر در اندیشه منافع خویش و گردآوری مال و تحصیل قدرت هستند و چون راحتی خود را می‌خواهند برای پیشرفت کار و فتح سرزمین‌های تازه از خود اشتیاقی نشان نمی‌دهند». (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۲۴۸) همچنین، در جنگ‌ها نیز خود پیشاپیش سپاه می‌تاخت و معتقد بود فقط در این صورت است که در جنگ توفیق خواهد یافت. شاه عباس بزرگ در خصوص تقسیم مناصب کشوری و لشکری نیز شیوه خاصی دارد بدین‌گونه که تقریباً تمام وزرا، منشیان و سایر صاحب‌منصبان را از میان تات‌ها انتخاب می‌کند و مشاغل نظامی را در دست غلامان یا فرزندان آنها متمرکز کرده است که بعضی از آنان در حال حاضر از خان‌ها و سلطان‌های مهمی هستند. (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۳۵۰) همچنین، رسم حکومت او چنین است که هنگامی که پادشاه سوالی می‌کند هر کس که بعد از وی عالی‌رتبه‌تر باشد باید پاسخ دهد. (شرلی، ۱۳۶۲، ص. ۷۶)



حکومت‌ها بنا بر شرایط سیاسی و تاریخی که در آن قرار دارند موجب آبادانی و یا ویرانی ممالک خود می‌شوند. شرایط سیاسی یعنی زمان بنیانگذاری یک حکومت، زمان ثبات و اعتلا و نیز زمان سقوط آن هر یک اقتضانات خود را دارد و نیز شرایط تاریخی یک سرزمین و موقعیت آن در اثر حکمرانی دودمان‌های قبلی بسیار حائز اهمیت است. این امر در زمان حکومت شاه عباس اول، که دوره اعتلای حکومت صفوی است، بسیار مشهود است.

تلاش‌های شاه‌عباس برای آبادانی کشور در دو حوزه سخت‌افزاری و نرم‌افزاری انجام شده است. حوزه نرم‌افزاری مربوط به تربیت و حمایت علما، دانشمندان و هنرمندان است:

وی «برای تعمیم و توسعه هنر و صنعت گروه انبوهی از ارامنه را، که همه مردمانی زحمتکش و پرتلاش و هنرور بودند، به پایتخت خود کوچاند... وقتی این پادشاه بزرگ و رعیت‌نواز درگذشت پیشرفت و ترقی ایران متوقف شد و متفکران و هنروران چون وضع را نامساعد و نه بر وفق آرمان‌های بلند خود یافتند در زمان دو پادشاه بعد از او دسته دسته راه هند را در پیش گرفتند و بالاخره در زمان سلطنت شاه سلیمان، که در سال ۱۶۶۷ به تخت پادشاهی برآمد، نعمت و ثروت به حد تأثرانگیزی کاسته شد». (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۲، ص. ۷۰۱)

شاه عباس با هوش و ذکاوت فطری‌اش این امر را دریافت که با وجود شرایط جامعه صفوی و نیز شرایط مذهبی ارامنه و نیز اخلاق و منش آنان می‌تواند با مشارکت ارامنه در امر تجارت کار تجارت خارجی را توسعه بخشد. جالب اینجاست که تاورنیه این اقدام شاه عباس را نه تنها ظلم به ارامنه ندانسته بلکه آن را لطف تلقی کرده است زیرا ارامنه:

«وقتی که در آن ولایات سرحدی مسکن داشتند اغلب طرف تاخت‌وتاز و اجحاف و تعدی ترک‌ها و ایرانی‌ها واقع می‌شدند و در جنگ‌های متوالیه صدمات فراوان بر آنان وارد می‌آمد. نه از تجارت خیری داشتند و نه از ثروت و تمول اثری؛ معاششان از جزئی زراعت می‌گذشت. خلاصه در کمال فلاکت زندگی می‌کردند اما در این وطن جدید همه صاحب مکنّت شده و تجار معتبر میانشان بسیار است». (تاورنیه، ۱۳۸۳، ص. ۴۰۱)

حوزه سخت‌افزاری آبادانی کشور نیز پیشرفت مادی از جمله راه‌سازی، سدسازی، استخراج معادن و... را دربر دارد. بنا بر اقرار دلواله و شاردن، شاه عباس کوشش

فراوانی برای آبادانی کشور و رفاه مردم کرده است. شاه عباس برای آبادانی کشور بسیار هزینه کرده و تلاش می‌کند تا کشورش زیباتر و آبادتر و برای حمل‌ونقل، راه‌سازی و تجارت مستعدتر شود. (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۲، ص. ۷۰۱)؛ (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۱۶۷)

شاخص دیگر شیوه حکومت وی، برخورد با شخص خاطی و شایسته‌سالاری است. وقتی از کسی ناشایستگی مشاهده شود تمام اموالش ضبط می‌شود اما البته این قاعده عمومی نیست. (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۵۵-۵۶) همچنین، نسبت به تمامی اولاد ذکورش بی‌اعتنا بود و با رفتار و کردار خود این امر را به دیگران نیز گوشزد می‌کرد که به هیچیک از فرزندان ذکورش اعتنایی نشود و در مرکز توجه نباشند. (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۳۱۷-۳۱۸)؛ (فیگوئروا، ۱۳۶۳، ص. ۲۶۹) تاورنیه دلیل این امر را در تجربه شاه عباس از مرگ فرزندش- صفی میرزا- عنوان می‌کند و معتقد است بعد از آن واقعه شاه تمام اولاد ذکور خانواده سلطنت را در حرمخانه متروک و محبوس نگاه داشته و در کمال جهالت و نادانی بار می‌آورد. حتی تربیت نواده خود را نیز چنین در پیش گرفت که هر روز مقداری تریاک به او می‌خورانید تا او را احمق و کودن بار آورد. (تاورنیه، ۱۳۸۳، ص. ۴۹۸) شاردن کورکردن شاهزادگان توسط وارث سلطنت را قانون یا رسم حکومتی عنوان می‌کند. (شرلی، ۱۳۶۲، ص. ۷۴)

سیاست منزوی کردن شاهزادگان و نادان بارآوردن آنان باعث شد که پس از شاه عباس کبیر سلسله صفویه دچار انحطاط شود و پادشاه قابل و لایقی که توانایی اداره سرزمین وسیع و استراتژیک ایران را داشته باشد، تربیت نشود. شاه عباس کبیر هرچند خود اعتلادهنده حکومت و سلسله صفویه شد لکن به سبب دیگری دیدن خودی، زمینه افول سلسله صفویه را هم فراهم کرد. به عبارت دیگر، نسل اعتلادهنده در عین حال نسل منهدم‌کننده نیز شد.

به‌طور کلی، می‌توان گفت روش حکومت ایران به‌طور مطلق استبدادی است و شاه مالک جان و مال رعیت است. وی بدون هیچ مشاور یا ترتیب و آدابی می‌تواند بزرگترین رجال مملکت را به هر صورتی که بخواهد به قتل برساند بدون این که هیئت دولت حق سؤال داشته باشد. دستورات شاه بی‌درنگ اجرا می‌شود هرچند برخلاف عقل، عدل، منطق و یا حتی از سر سودا و هوس و در حالت مستی و بی‌خبری باشد. می‌توان گفت در تمام دنیا هیچ پادشاهی مستقل‌تر از پادشاه ایران نیست. (تاورنیه، ۱۳۸۳، ص. ۵۶۹)؛ (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۳، ص. ۱۱۵۲-۱۱۵۳) لکن این استبداد و سختگیری بیشتر در خصوص درباریان و نزدیکان شاه بود و با رعیت

چنین رفتار نمی شد. شاردن در این خصوص معتقد است و ضعیف و سرنوشت مردم ایران حتی از آنچه در کشورهای مسیحی به مردم می‌گذرد ملایم‌تر و بهنجارتر است. (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۳، ص. ۱۱۵۷) به نظر می‌رسد به همین دلیل است که شاردن بر این اعتقاد است که «شاه ایران عادل‌تر از سلطان ترکیه است». (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۳، ص. ۱۱۵۶)

شاردن در خصوص علل اصلی این استبداد به مواردی چون مبتنی بودن حکومت ایران بر قدرت نظامی و موقعیت ایران به عنوان عرصه‌گاه زورآزمایی و هجوم بیگانگانی چون تازیان، مغولان، ترکان و تاتارها و نیز فره ایزدی شاه و در نتیجه رضایت خاطر رعایا از فرامین او در صورت مخالف نبودن با حکم الهی عنوان می‌کند ولی بر عامل نخست یعنی حکومت نظامی بیشتر تکیه دارد زیرا بر این نظر است که هر جا که حکومت نظامی بر پا شده است آزادی خاموش و استبداد و خودکامگی جانشین آن می‌شود. (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۳، ص. ۱۱۵۴-۱۱۵۵)

نظر شاردن در خصوص قانونمندی بودن حکومت عثمانی در مقایسه با ایران نیز مؤید نظر نگارنده مبنی بر محدود بودن قدرت خداوندگار عثمانی در حیطه قانون می‌باشد:

«حکومت ایران و ترکان عثمانی به تقریب قرین یکدیگرند و هر دو مبتنی بر دیانت اسلامند، با وجود این امپراتوران عثمانی به قدر پادشاهان ایران خودکامه و مستبد و بی‌پروا نمی‌باشند. مثلاً پادشاه عثمانی اگر خطای منکری بر یکی از بزرگان دربار بگیرد در مورد کشتن وی با مفتی یا مجتهد بزرگ مشورت می‌کند اما پادشاه ایران نه تنها با بزرگان دین یا بخردان رأی نمی‌زند بلکه این زحمت را بر خود نمی‌پسندد که به فرمان‌هایی که درباره کشتن بی‌گناهان می‌دهد دمی بیندیشد و شاید اختلاف میان این دو روش ناشی از این باشد که امپراتوری عثمانی متشکل از قسمت‌های مجزا و جداگانه‌ایست که انضمام آنها به هم بر اثر وجود عواملی ثابت و پایدار مانده اما در ایران نه چنین است. از این رو، پادشاه ایران می‌تواند بدون پروا فرمان قتل بزرگان را بدهد». (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۳، ص. ۱۱۵۳)

در مقابل، حکومت و سیاست ایران فاقد قانون و هیئت وزیران بود. البته «شاه با یاری و راهنمایی صدراعظم و صاحب‌منصبان ارشد کلیه امور مهم را عهده‌دار است و اگر اتفاقاً جنگی پیش آید خواه برای آغازکردن آن و خواه برای نمودن اهمیتش، بزرگان هر طبقه را برای مشورت احضار می‌کند، سپس کتاب قرآنی یا مجموعه انقلابات

و تحولات آینده را مطالعه می‌کنند تا در آن برای اتفا قاتی که پیش آمده چاره‌گری‌های روشنی بیابند». (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۳، ص. ۱۱۵۸) علیرغم بهره‌گیری شاه از سنت مشورت، می‌توان گفت این شورا به روش قدیم انجام می‌شده و در خور امپراتوری عظیم ایران، که در برابر «دیگریِ قدرتمندی» چون امپراتوری فراراهای عثمانی و «دیگریِ عقلانی» کشورهای غربی در حال تجربه رنسانس و سپس انقلاب صنعتی قرار داشت، نبود.

ذکر این نکته نیز ضروری است که کتاب قرا یک کتاب قانون نبود بلکه کتاب پیشگویی آینده در قالب نظم و حاوی نه هزار بیت بود که توسط شیخ صفی‌الدین - جد پادشاهان صفوی - تألیف شده بود. وجود کشیک‌خانه و شور و مشورت شاه و بزرگان در آن، هرچند در فقدان هیئت دولت تا حدودی از اختلاط کارها با هم ممانعت می‌کرد لکن جایگاه هیئت وزیران را نداشت.

جنگ با ازبکان، سه جنگ ایران با عثمانی، نبرد با نیروهای پرتغال در هرمز، فتح قندهار و نیز نامه‌نگاری با سلاطین اروپایی برای اتحاد بر علیه عثمانی و عازم کردن آنتوان شرلی به همراه نامه شاه عباس به نزد سلاطین اروپایی از مهمترین رخدادهای این عصر است. لازم به ذکر است که مدت سلطنت شاه عباس بسیار طولانی بود و لذا سلاطین عثمانی هم‌عصر شاه عباس اول ۶ تن بودند: مراد سوم، محمد سوم، احمد یکم، مصطفی یکم (دوره اول سلطنت)، عثمان دوم، مصطفی یکم (دوران دوم سلطنت) و سال‌های آغازین سلطنت مراد چهارم که در زمان شاه صفی یکم بغداد را فتح کرده و ضمیمه امپراتوری عثمانی کرد. تغییر پایتخت از قزوین به اصفهان پس از پیروزی بر ازبکان در ۱۰۱۷/۱۵۹۸ نیز از دیگر رخدادهای مهم دوران شاه عباس کبیر به شمار می‌رود.

شاه عباس کبیر در طول حکومت خود جنگ‌هایی را با عثمانی، ازبک‌ها و پرتغالی‌های مستقر در هرمز داشته است و در این جنگ‌ها از استراتژی، روش و فنون خاصی بهره برده است که بسیار مورد توجه سفرنامه‌نویسان بوده است. مجموع این استراتژی‌ها قابل دسته‌بندی به شرح ذیل است:

نخست خالی کردن سکنه شهرهای مرزی و انتقال آنان به مرکز کشور (دلاواله، ۱۳۴۸، ص. ۳۷۳)؛ (تاورنیه، ۱۳۸۳، ص. ۵۶)، دوم به‌کارگیری سحر و علوم ماوراءالطبیعه در جنگ (دلاواله، ۱۳۴۸، ص. ۳۵۶-۳۵۷)، سوم شایعه‌پراکنی؛ استراتژی‌ای که صبغه روانشناختی دارد و دلاواله و فیگوئروآ از آن به عنوان «دروغ» یاد کرده‌اند. (فیگوئروآ، ۱۳۶۳، ص. ۳۰۱) در این داوری، «دیگری» به عنوان سوژه‌ای

دروغگو به تصویر کشیده می‌شود در حالی که استفاده از نیرنگ در جنگ نه یک اخلاق مذموم بلکه یک استراتژی محسوب می‌شود، چهارم به کارگیری راهزنان در چپاول و یغماگری بر علیه دشمن (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۳۸۹)، پنجم بهره‌برداری صحیح از حقوق و روابط بین‌المللی حین جنگ (فیگوئروا، ۱۳۶۳، ص. ۳۰۲)، ششم بهره‌برداری از اشتباهات دشمن (فیگوئروا، ۱۳۶۳، ص. ۴۱۰-۴۱۱) و هفتم عرضه پیشکش‌های جنگی و هدیه سر دشمن و گاه آزادی برخی اسرای جنگی (دلواله، ۱۳۴۸، ص. ۲۰۰-۲۰۱)

بدین ترتیب، شاه عباس کبیر در تمامی نبردها، چه آن نبردهایی که خود دست بالا را در آن داشته و چه نبردهایی که در موقع ضعف بوده، با ذکاوت و هوش سرشار خود نتیجه را به نفع خود و ملت ایران تمام می‌کرده و در نتیجه تصویری قدرتمند از ایران صفوی نزد همگان بازنمایی می‌کرده است.

#### ۴-۶. نسل مقلد

نسل مقلد در مقایسه با نسل مباشر تعریف شده است بدین گونه که «قصور او نسبت به مباشر به منزله مقلد نسبت به مجتهد می‌باشد». (ابن خلدون، ۱۳۹۳، ص. ۲۶۱) به عبارتی دیگر، مقلد نسلی است که هیچ خلاقیتی در امر حکومت نداشته و دنباله‌رو نسل پیشین خود است و بدین جهت از رشد و شکوفایی فاصله می‌گیرد. در سلسله و دودمان صفویه شاه صفی یکم، شاه عباس دوم و شاه صفی دوم (شاه سلیمان) جزو این نسل به شمار می‌روند. البته شاه صفی یکم در حدود سیزده سال بیشتر سلطنت نکرد و دو سلطان پس از وی سلطنت به نسبت طولانی‌تری داشتند و دارای جایگاه عاملیت در ساختار سیاسی ایران بودند. سلاطین عثمانی هم‌عصر نسل مقلد عبارت بودند از: مراد چهارم، ابراهیم یکم، محمد چهارم، سلیمان دوم و احمد دوم.

دوران سلطنت شاه صفی یکم سراسر ظالمانه و جابرانه توصیف شده است. دستور قتل امامقلی خان و فرزندانش و نیز قتل وزیر اعظم -میرزا تقی اعتمادالدوله- به دستور این شاه انجام گرفت. علاوه بر این اقدامات ظالمانه، تاورنیه چند فقره عمل جنایت‌آمیز از وی در خصوص ملکه دربار و دیگری هم در خصوص یک تن از ارمنیان در حال مستی و باده‌پیمایی روایت می‌کند؛ سبوعیت در این وقایع تا به حدی بوده که تاورنیه می‌گوید حتی مستی و باده‌پیمایی هم نمی‌تواند عذرخواه آن شود. (تاورنیه، ۱۳۸۳، ص. ۴۹۹-۵۰۰ و ۵۰۲-۵۰۳)

برخلاف کوتاه‌بودن عمر فرمانروایی این شاه صفوی، دو رخداد سیاسی مهم صورت گرفته است. رخداد نخست جنگ با عثمانی و فتح بغداد توسط سلطان مراد چهارم است. در این نبرد بغداد، که روزی توسط شاه عباس یکم فتح شده بود، توسط سلطان عثمانی فتح شده و به خاک عثمانی ضمیمه شد. جنگ دوم هم با سلطان مراد چهارم بود. در این نبرد شاه صفی ایروان را از سلطان مراد بازپس گرفت. با این که تا آن زمان شاه صفوی را با صفت شجاعت نمی‌شناختند، پس از این فتح به شجاعت معروف شد. (تاورنیه، ۱۳۸۳، ص. ۵۳)

اخلاق شاهی شاه عباس دوم بر طبق روایت شاردن شخصیتی خیرخواه و مهربان بوده است. وی از این پادشاه صفوی با عنوان «وجود ارجمند» یاد می‌کند و او را دو ستار عدالت و دادگستری دانسته و معتقد بود این پادشاه می‌کوشید خلق در سایه حمایتش به امن و آسایش و شادکامی زندگی کنند و مواظب بود که از صاحب‌منصبان و بزرگان بر یکی از مردمان ستم نرود. همچنین، وی رعایت عدل و انصاف را در خصوص ارامنه، که باعث رونق بازرگانی ایران بودند، به جا می‌آورده است. (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴، ص. ۱۶۵۳ و ۱۶۵۵) تاورنیه نیز او را پادشاه دلیر جنگجویی توصیف کرده که خارجی‌ها و غربا را دوست می‌داشت. البته مانند تمام اسلافش شراب را دوست داشت و در صرف آن افراط می‌کرد و در آن هنگام حرکاتی از او سر می‌زد که ظلم و وحشیگری نامیده می‌شود ولی در نظر ایرانیان عادلانه است زیرا احکام پادشاه را تالی احکام پیغمبر بلکه مطاعتر می‌شمارند. (تاورنیه، ۱۳۸۳، ص. ۵۰۷)

شاه عباس دوم در اداره مملکت روش خاصی داشته از جمله آن که «به عمد برخی از مناصب را بی‌آن که به کسی بسپارد همچنان به جا نهاده بود تا از مداخل آن بهره یابد و هر سال از آن ممر دوازده میلیون بر موجودی خزانه افزوده می‌شد. (شاردن، ۱۳۷۵، ج ۵، ص. ۱۶۷۶) همچنین در مورد رعایت حقوق کارگرانی که در کارخانجات شاهنشاهی مشغول به کار بودند نیز عدالت به غایت رعایت می‌شد. (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴، ص. ۱۴۲۲) وی به لحاظ سیاست، کاردانی و تدبیر در امور حکومت و آبادانی مملکت مورد عنایت و توجه ملتش بوده است لکن عمر کوتاهش مانع از ظهور بزرگی و منشأ اثرشدنش شده است. (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴، ص. ۱۶۰۱)

در مبحث اخلاق شاهی، شاه صفی دوم (سلیمان) را پادشاهی دایم‌الخمر توصیف کرده‌اند که دارای ذهنی مشوش و فکری منحط بوده و فرمان‌های ضد و نقیض صادر می‌کرده و حالی مقرون به جنون داشته و همیشه در حال مستی و حیرت بوده است.

(کارری، ۱۳۴۸، ص. ۷۳) البته، این پادشاه دایم‌الخمیر همچون دیگر انسان‌ها ابعاد اخلاقی و انسانی نیز داشته از آن جمله است تو صیه‌اش به ولیعهد خود مبنی بر این که هرگز از عادات زشت دیرینه دربار پیروی نکند و برادران خود را کور نسازد. (کارری، ۱۳۴۸، ص. ۱۶۲-۱۶۳) همچنین، وی رعایای خود را بسیار دوست می‌داشته و حکامی را که به رعایای او تعدی می‌کردند سخت مجازات می‌کرده است لکن همیشه از رفتار و کردار آنها با رعایا خوب آگاهی پیدا نمی‌کرده است. (سانسون، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۶)

پادشاه دارای چنان قدرت مطلق است که حتی برای اجرای فرامین خود نیازی به ثبت آنها ندارد. (سانسون، ۱۳۷۷، ص. ۹۳) در خصوص روش حکومت وی گفته شده که هرچند حاکم اصلی کشور شخص شاه است لکن بازوان اجرایی او در امر حکومت ایالات و ولایات خان‌ها و وزرا هستند. به‌طور کلی، هشتاد و دو ایالت توسط خان‌ها اداره می‌شود و حکومت سی و هفت ولایت دیگر با وزیران است. (کارری، ۱۳۴۸، ص. ۱۴۰) یک اشتباه بزرگ در روش حکومتی وی، که به دلیل بی‌تجربگی‌اش رخ داد، گماردن افراد مورد توجه خود به مناصب مهم بود؛ مناصبی که در زمان شاه پیشین بلاتصدی مانده بود تا از مداخل آن بهره یابد. (شاردن، ۱۳۷۵، ج ۵، ص. ۱۶۷۶) نتیجه این‌گونه بذل و بخشش‌های شاهی در اعطای مناصب باعث بروز مشکلات اقتصادی و در نتیجه مشقت و عسرت مردم شد لذا ملکه مادر، که بسیار بر شخص شاه تسلط داشت، ناچار به مداخله در امور خزانه و در نتیجه بهبودی او ضاع شد. (شاردن، ۱۳۷۵، ج ۵، ص. ۱۷۱۷) از دیگر نقاط ضعف این شاه در روش حکومت، به درستی تأدیه‌نشدن مواجب سربازان به دلیل معطل کردن آنان توسط وزیران، کاستن تعداد سربازان توسط خان‌ها و نیز رواج سکه‌های نامرغوب و تقلبی بود. (سانسون، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۹ و ۱۲۱) مجموع این عوامل، زمینه افول را برای نسل منهدم‌کننده فراهم کرد.

رخداد سیاسی مهمی که در زمان شاه صفی دوم به وقوع پیوست، جلوس مجدد وی به تخت سلطنت و تغییر نامش از صفی به سلیمان و پس از آن جنگ‌های خونین با ازبکستان بود. این رخداد به حدی عجیب و مضحک بوده که مستشرقانی که شاهد آن بوده‌اند با توجه و حیرت خاصی به تفصیل آن را در سفرنامه‌هایشان شرح داده‌اند. شاه سلیمان که با نام اصلی صفی (شاه صفی دوم) بر تخت سلطنت تکیه زد، بعد از مدتی به سختی بیمار شد و حالش هر روز بی‌شتر رو به وخامت می‌رفت. لذا، سه تن از پزشکان مخصوص را از دربار اخراج کردند. سایر پزشکان پادشاه نیز از ترس آن

که مبادا دچار چنین معامله‌ای شوند چاره‌ای اندیشیدند و با شاه در میان نهادند که علت وخامت حال شاه رعایت نکردن ساعت سعد در تاجگذاری است. بنابراین، باید شاه در ساعتی سعد مجدداً تاجگذاری کند. منجم‌باشی برخلاف تلاش‌هایش موفق به ابطال نظر حکیم‌باشی نشد. بنابراین، به ناگزیر محکومیت را پذیرفت و در صدد چاره‌گری برآمد. سرانجام این اندیشه به ذهنش خطور کرد که بهترین راه جبران تجدید مراسم تاجگذاری شاه است. برای جلب رضایت شاه و قبول این پیشنهاد گفتند در آغاز پادشاهی جدش - شاه صفی اول - نیز چنین واقعه‌ای رخ داد و پس از قطعی شدن تجدید تاجگذاری و تغییر نام شاه، تعیین تاریخ این مراسم مورد شور و بررسی قرار گرفت. طبق سنت مسلمانان، باید شاه در چنین موردی کافری را که ادعای سلطنت دارد مغلوب کرده و مجدداً تخت را تصاحب کند. برای این منظور هم یک فرد زرتشتی را که مدعی فرزندی و نسبت رستم - پهلوان قدیم ایرانی - داشت، انتخاب کرده و لباس شاهی بر تنش کردند و بر تخت سلطنت نشاندند و فرمانی صادر شد که تا فرارسیدن ساعت سعد با وی مانند یک شاه رفتار کنند. چون ساعت معین فرارسید شاه به دروغ ادای گردن‌زدن درآورد و گبر از تخت پایین آمد فرار کرد. سپس، شاه از نو بر تخت جلوس کرد و شمشیر پادشاهی را به کمر بست و عمامه شیخ صفی را بر سر گذاشت. مراسم تاجگذاری نیز همانند دفعه پیش به عمل آمد و محمدباقر خراسانی خطبه را در چهار قسمت خواند و در آخرین قسمت خطبه شاه را به نام تازه‌اش سلیمان نامید. دست بر قضا پس از آن شاه به مرور صحت و بهبود یافت و منزلت اطباء در پیش وی بالاتر رفت و مقام منجمان پایین آمد. (کارری، ۱۳۴۸، ص. ۸۹-۹۰)؛ (شاردن، ۱۳۷۵، ج ۵، ص. ۱۷۱۹-۱۷۲۱)؛ (تاورنیه، ۱۳۸۳، ص. ۵۱۱-۵۱۲)

این رخداد به حدی عجیب بوده که سفرنامه‌نویسان عصر شاه سلیمان با تفصیل بسیار آن را ذکر کرده و نظرات شخصی خود را در خصوص خرافاتی بودن شاه ایران و دستگاه سیاسی ایران و در نتیجه سوءاستفاده درباریان از این ویژگی شاه ارایه کرده و داوری کرده‌اند. هرچند شاردن در این بین به هوش و درایت سیاستمداران و درباریان اذعان کرده و دلیل این به ظاهر خرافاتی بودن را تظاهر درباریان «به خاطر خوشامد شاه و جلب نظر او» (شاردن، ۱۳۷۵، ج ۵، ص. ۱۷۲۲) دانسته است.

البته، این امر علاوه بر اعتقاد راسخ ایرانیان به احکام نجوم و تنجیم، تربیت ولیعهد در انزوا و گمنامی است که از عهد شاه عباس اول مرسوم شده بود. نتیجه چنین تربیت و پرورش‌ی این است که ولیعهد پس از رسیدن به مقام شاهی، برای



نخستین بار با دنیای واقعی آشنا شده و کشف تمامی لذاذید جدید در جایگاه و قامت پادشاه از او فردی خوشگذران و در نتیجه بی فکر می سازد که قدرت اخذ هیچ تصمیم مدبرانه‌ای را نداشته و اداره حکومت را به دست درباریان می سپارد. این روند ادامه دارد تا سال‌های بعد که به سن میانسالی برسد و کشف لذاذات تا حدودی برایش عادی شود، آنگاه زمام امور حکومت را به دست گرفته و عملاً پادشاهی می کند البته اگر بر اثر خوشگذرانی بیمار نشده و جوانمرگ نشود.

در ایام سلطنت این شاه جنگ با همسایگان به‌ویژه جنگ‌های معروف با عثمانی صورت نگرفته زیرا بنا بر روایت کارری، (کارری، ۱۳۴۸، ص. ۷۵) برخلاف سیاست‌بازی‌های ارامنه در ناکام‌گذاردن مأموریت سفیر لهستان، که مأموریت داشت حکومت ایران را برای جنگ با عثمانی ترغیب کند، شاه سلیمان از جنگ با عثمانی احتراز کرده و سفیر لهستان نیز ناچار شد به کشورش بازگردد و این مأموریت بی نتیجه ماند. دلیل سنگ‌اندازی ارامنه برای مأموریت سفیر لهستان یکی نبودن مذهب آن دو و مأموریت سفیر لهستان برای تبلیغ مذهب کاتولیک در بین ارامنه و مسیحیان ایران بود. بنا بر روایتی دیگر، (کاره، ۱۳۸۷، ص. ۹۶) آرامشی که دربار ایران در آن هنگام از صلح با عثمانی داشت و نیز ترک جنگ از سوی شاه و لذت‌بردن از زندگی شهوانی، ایران را در موقعیتی قرار می داد که از جنگ و درگیری دوری می کرد.

مشابه پیشنهاد لهستان، پرتغالی‌ها و آلمانی‌ها نیز پیشنهادهاتی به جنگ با عثمانی به شاه سلیمان ارائه کردند اما او به صلحی که با عثمانی امضا کرده بود متعهد بود و شکستن عهد را نامردی می دانست. (سانسون، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۱) نظرات درباریان نیز در این خصوص دوگانه بود. نظر نخست دربردارنده این واقعیت بود که ترک‌ها با مسیحیان سرگرم جنگ هستند و به ایران توجهی ندارند ولی به محض این که از اروپا فارغ شوند به اصفهان روی می آورند. نظر دوم، که نظر اعتمادالدوله بود، دربردارنده این واقعیت بود که عثمانی در واقع برای ایران به‌مثابه سدی در برابر هجوم مسیحیان است و اگر روزی ترک‌ها شکست خورده و نابود شوند یقیناً نوبت حمله به ایران خواهد رسید. (سانسون، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۲)؛ (کارری، ۱۳۴۸، ص. ۹۲) هرچند عثمانی اغلب ایران را ناراحت کرده ولی ایران تحمل آن را ندارد که پادشاهی از مذاهب دیگر با او همسایه شود و نیز اگر ایران به عثمانی حمله کند تاتارها و مغول‌ها و ازبک‌ها، که همه با سلطان عثمانی هم‌مذهب هستند، به سرزمین ایران هجوم خواهند آورد. (سانسون، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۲)

در نهایت، رویکرد اعتمادالدوله مورد قبول شاه قرار گرفت و بر اساس این سیاست، اعتمادالدوله با سبحانقلی خان - پادشاه ازبکستان - جنگ پر ضرری را ادامه می‌داد. جنگ ایران با ازبکستان سال‌های درازی به طول انجامید که البته می‌توانست رخ ندهد زیرا بر اساس یک بهانه به وقوع پیوست. این ماجرا به‌طور خاص و دیگر حوادث حاکی از آن است که شاه ایران فرد باذکاوت و مدبری نبوده و موجبات جنگی بی‌حاصل را به بهانه‌ای واهی فراهم کرده است و بدین ترتیب، برای خود دشمن‌تراشی کرده است در حالی که می‌توانست با تدبیر و حسن نظر از وقوع این جنگ‌های طولانی حذر کرده و هزینه‌های آن را صرف آبادانی کشورش کند. لکن دیگر دوره شاه مدبر سرآمده بود و عرصه، عرصه شاهان تربیت‌شده حرم بود نه شاه سیاست و میدان.

#### ۵-۶. نسل منهدم‌کننده

نسل منهدم‌کننده، نسلی است که «از کلیه شیوه‌های گذشتگان کوتاهی می‌ورزد و خصالی را که نگهبان بنای بزرگواری آنان است از دست می‌دهد». (ابن خلدون، ۱۳۹۳، ص. ۲۶۱) بر اساس تعریف مذکور و نیز شواهد تاریخی، شاه سلطان حسین منهدم‌کننده دودمان صفویه است. هرچند بعد از وی شاه تهما سب دوم (دوره اول سلطنت)، شاه احمد یکم، شاه تهما سب دوم (دوره دوم سلطنت) و شاه عباس سوم نیز مدت کوتاهی حکومت کردند ولی به‌طور رسمی شاه سلطان حسین را آخرین پادشاه سلسله صفویه می‌دانند زیرا پادشاهان بعد از وی حاکمان دست‌نشانده بودند که توسط قدرت‌های ایلپاتی دیگر مدت کوتاهی بر سر کار بودند و آخرین آنها شاه سلیمان دوم و شاه اسماعیل سوم بودند که حتی شاه دست‌نشانده هم نبودند و تنها به صورت اسمی شاه خوانده می‌شدند. بنابراین، تنها شاه سلطان حسین جزو نسل منهدم‌کننده قرار می‌گیرد.

در خصوص مبحث اخلاق شاهی شاه سلطان حسین را پادشاهی بی‌اراده و آسانگیر بر ظالم و مظلوم توصیف کرده‌اند. (فیدالگو، ۱۳۹۶، ص. ۵۲-۵۳). البته، روایت کروسینسکی به گونه‌ای دیگر است. او شاه ایران را انسان‌ترین و مهربان‌ترین و در عین حال سست‌عنصرترین شاهی می‌داند که تا آن زمان در ایران به سلطنت رسیده بود. او مردی خوب و انسان بود اما این خوبی که کسی را به سزای اعمالش نمی‌رساند به همه چیز آسیب می‌رساند. سود این نوع خوبی بیشتر نصیب بدکاران می‌شود که به مجازات اعمال خود نمی‌رسند تا مردمان در ستکار که امید به اجرای عدالت از آنان سلب می‌شود. او در حق کسی بدی روا نمی‌داشت و بدین سان در حق

همه بدی می‌کرد. اگر او صفات و فضیلت‌هایی داشت از سنخ فضیلت‌هایی بود که برازنده عامه مردم است و او فاقد هر فضیلتی بود که شاه به آنها نیاز دارد. (طباطبایی، ۱۳۸۱، ص. ۱۹ و ۲۱-۲۲)

شاه سلطان حسین و حتی شاهان پیش از او به دلیل بی‌کفایتی در اداره امور موجبات نارضایتی مردم را فراهم کرده بودند لذا، زمینه برای منهدم‌شدن دودمان صفویه به دست خود آنان فراهم شد. در این باره کارری مراسم چراغانی کوچه و بازار اصفهان به مناسبت تاجگذاری شاه سلطان حسین را به دلیل تهدید و ارباب می‌داند و نه خواست عموم مردم. حتی نقل می‌کند چراغانی بازار نه تنها جلوه‌ای به آن نبخشیده بود بلکه وضع نامطلوبی نیز ایجاد کرده بود. همچنین، از آتش‌بازی و جشن حسابی نیز خبری نبود و این امر حاکی از بی‌علاقگی مردم نسبت به شاه صفوی بود همچنان که روز درگذشت شاه سلیمان نیز برخی از مردم عروسی و بزم برپا کردند. حتی در میدان بزرگ شهر نیز مراسم فوق‌العاده‌ای نبود. (کارری، ۱۳۴۸، ص. ۱۰۸)

روش حکومت شاه سلطان حسین را در ابتدای سلطنتش مبادی با شرع اسلام توصیف کرده‌اند. شاه سلطان حسین در ابتدای حکومت خود پادشاهی متخلق به اخلاق اسلامی بوده به نحوی که استعمال مشروبات الکلی را بر همه مسلمانان قدغن کرد و دستور داد ساختمان خمخانه شاهی را، که سالیان دراز برای تهیه شراب دایر بود، به کلی ویران سازند. (کارری، ۱۳۴۸، ص. ۱۱۱-۱۱۲)؛ (طباطبایی، ۱۳۸۱، ص. ۲۰)

البته، این منع دوام چندانی نیافت زیرا این پادشاه نیز همچون اسلاف خود در دام باده‌پیمایی و خوشگذرانی اسیر شد. آبادانی در حکومت شاه سلطان حسین با علاقه او به کاخ‌سازی نمودار شده است. بنا بر روایت سفرنامه‌نویسان اروپایی و نیز تاریخ‌نگاران ایرانی شاه سلطان حسین علاقه وافری به ساختن بنای قصرها داشت و کاخ‌های بسیاری در اصفهان بنا نمود لکن وی اهمیت چندانی به بناهای تاریخی نمی‌داده و خرابی بناهای تاریخی در زمان وی مشاهده شده است. برای مثال در برخی سفرنامه‌ها (فیدالگو، ۱۳۹۶، ص. ۴۶-۴۷) چنین نگاشته شده که تخت جمشید رو به ویرانی رفته است.

روش حکومت شاه سلطان حسین نیز مانند دیگر اسلافش روشی استبدادی بوده است. «در آن عصر هر کس که در قرب جوار پادشاهان مشرق زمین می‌زیست هر بامداد که سر از بستر خواب بلند می‌کرد اطمینان نداشت که تا پایان روز با سر سالم به خانه بازخواهد گشت.» (گرس، ۱۳۷۰، ص. ۱۷۶) البته، میزان استبداد هر پادشاه با پادشاه دیگر متفاوت بوده است و این بستگی به درایت شخص شاه و شرایطی که

در آن قرار دارد می‌شود. از این نظر چنین برداشت می‌شود که اطاعت کردن از پادشاه نیز حدود و ثغوری داشته و مطلق نبوده است. بنابراین، نمی‌توان از استبداد مطلق شاهان صفوی سخن به میان آورد زیرا این استبداد حد خورده است و آن حد، فرمان و حکم الهی است. لذا، تصویری که از حکومت ایران با عنوان حکومت استبداد به نمایش گذاشته‌اند و حکومت و سیاست ایران را به مثابه «دیگری مستبد» بازنمایی کرده‌اند مطلق نبوده و نسبی می‌باشد. همچنین، نظر فوق حاکی از آن است که نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید در این خصوص کاربرد ندارد زیرا دوگانه شرق و مستبد و غرب آزاد، هرچند که اشاره شده است، لکن دلایل ژئوپلیتیکی، سیاسی و اعتقادی این استبداد ذکر شده و به خوی و طبع شرقی نسبت داده نشده است.

در مقابل، مستشرقان در خصوص حدود و ثغور قدرت سلطان عثمانی او را مستبدر از پادشاه ایران به تصویر کشیده‌اند به طوری که گرس معتقد است:

«سلطان در سرتاسر قلمرو عثمانی مالک الرقاب مطلق است و او برای انجام دادن هر کاری حتی کشتن نزدیک‌ترین افراد خاندان خود مجاز است. همچنان که از ابتدای قرن شانزدهم تا پایان قرن هفدهم... متجاوز از شصت شاهزاده از خاندان سلطنت سر خود را به دستور سلطان بر باد دادند. در این مورد سلطان مراد سوم گوی سبقت را از همگان ربود و فرمان داد نوزده برادرش را در یک روز به قتل برسانند. زندگی یا مرگ هر کسی که ساکن این سرزمین بوده است اعم از فرانسوی یا انگلیسی و یا تابع هر کشور دیگر، حتی آنان که سمت سفارت و نمایندگی پادشاهان دیگر را در دربار عثمانی داشتند، همه به تصمیم سلطان بستگی داشت. اینقدر که با آنان مدارا می‌کرد جای هزاران شکر بود. سلطان به هیچ سفیری اجازه نمی‌داد که با بستگانش به حضور او باریابند. و این موضوع به هنگام مراجعت به کشورشان موجب زحمت و ناراحتی فراوان می‌شد». (گرس، ۱۳۷۰، ص. ۱۱۲)

البته، این میزان از اقتدار در حکومت عثمانی هرچند نشان از استبداد او داشت لکن این استبداد در جامه قانون پیچیده شده بود زیرا کشتن اولاد ذکور پادشاه پس از به قدرت رسیدن یکی از آنان، توسط سلطان محمد فاتح به صورت قانون مصوب شد. همچنین نحوه سلوک با اتباع خارجی، حتی اگر سفیر و نماینده پادشاه بوده باشد، نیز به دلیل تحت سلطه بودن برخی از کشورهای اروپایی در زیر پرچم عثمانی بود. سلطان عثمانی سلطان جهان بود و کشورهایی که تحت سلطه‌اش بودند همگی رعایای او محسوب می‌شدند.

شاید گرس نیز بر قیاس ملبس بودن استبداد در جامه قانون، برخلاف تمامی بیدادگری‌های عثمانی به عظمت حکومت آن در زمان سلاطین اشاره می‌کند: «ترکیه در دوره سلطان‌ها عظمت و شکوه خاصی داشت و به‌رغم جنبه‌های اغلب بیرحمانه آداب و رسوم بومی آن سرزمین، دارای زیبایی و جاذبه‌های تماشایی فراوان بود.» (گرس، ۱۳۷۰، ص. ۲۹۱)

بنا بر شواهد تاریخی، حکومت ایران در مقایسه با حکومت قانونمدار دینی-سنتی امپراتوری عثمانی و حکومت‌های قانونمدار مدرن اروپایی از قانونمداری و عقلانیت کمتری بهره داشت و این امر در نهایت موجب کوتاهی عمر این سلسله شد. عمده‌ترین نشانه‌های انحطاط ایران در این دوره چنین برشمرده شده است:

- سست‌عنصری شاه در آستانه یورش افغانان؛
- چیرگی خواجه‌سرایان بر امور کشور و در نتیجه فساد دربار؛
- وجود روحیه فرقه‌ای و حس رقابت مضر به حسن اداره امور در درون ارتش؛
- تغییر در نظام مجازات مجرمان؛
- از میان رفتن ترس به‌رغم حفظ ظاهر نظام خودکامه در ایران؛
- انحطاط اخلاقی ایرانیان؛
- وجود تفرقه در میان مردم شهرهای ایران و نیز در میان کارگزاران دولتی؛
- بدعت‌های شاه سلطان حسین در امر حکومت؛ (طباطبایی، ۱۳۸۱، ص. ۲۴-۲۸)

- توطئه اعتمادالدوله بر ضد شاه. (کشیشان ژروئیت، ۱۳۷۰، ص. ۸۳-۸۷)

می‌توان به تمامی این عوامل فقدان عقلانیت در ساختار و اداره حکومت را نیز افزود. البته این امر چندان تعجب‌برانگیز نیست زیرا پادشاه ایران تربیت‌یافته حرم بود که این روش مرسوم پادشاهان صفوی پس از دوران شاه عباس اول بوده است. نتیجه این نوع پرورش این است که شاهزادگان جز با خواجه‌های حرم طرف صحبت نبودند و به همین جهت اطلاعات عمومی آنها بسیار کم و ناقص بود و هنگامی که بر تخت شاهی جلوس می‌کردند از اداره کشور چیزی نمی‌دانستند و امور کشور را بر عهده وزیران می‌سپردند. در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان بر درونی‌بودن عامل انحطاط ایران تأکید کرد و نه عوامل بیرونی.

در زمان این شاه نیز همچون شاهان پیشین دول اروپایی در صدد ترغیب دربار ایران به جنگ با همسایگان ایران به نفع خود بودند. از جمله گریگوریو پرتیورا

فیدالگو<sup>۴</sup>-نماینده نایب‌السلطنه هندوستان و مشاور پادشاه پرتغال- با مأموریت سیاسی وارد ایران شد و قصد داشت حقوق عایدات گمرک بندر کنگ را اعاده کرده و به ترغیب دربار ایران برای جنگ با اعراب، که به بندر کنگ حمله کرده بودند، همت گمارد. (فیدالگو، ۱۳۹۶، ص. ۳۶). البته، نتیجه مذاکره سفیر اسپانی با شاه سلطان حسین مطلوب او نبود و جنگ با اعراب صورت نگرفت و دلیل سلطان حسین این بود که امسال قراردادش با اسپانی به علت کمبود بیش از حد آذوقه و آب در مسیر راهی که قشون می‌بایستی بپیماید نمی‌تواند مورد اجرا قرار گیرد. (فیدالگو، ۱۳۹۶، ص. ۵۵).

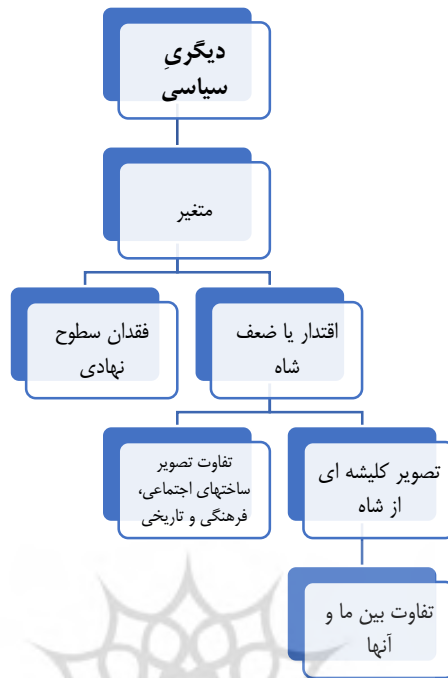
بنابراین، در زمان شاه سلطان حسین هیچ رخداد سیاسی از جمله کشورگشایی صورت نگرفت و تنها رخداد مهم و سرنوشت‌ساز همانا انهدام سلسله صفویه در جنگ با محمود افغان و شکست مفتضحانه ایران در این جنگ سرنوشت‌ساز بود. نکته جالب توجه این است که سقوط دولت صفوی نه به دست رقیب مقتدر آن یعنی امپراتوری عثمانی بلکه به دست افغان‌ها، که جزو اتباع حکومت صفوی بودند، صورت گرفت. در این دوران امپراتوری عثمانی نیز از دوران پرشکوه خود عبور کرده و وارد دوران رکود می‌شد. سلاطین عثمانی هم‌عصر شاه سلطان حسین عبارت بودند از: احمد دوم، مصطفی دوم و احمد سوم. از زمان احمد سوم دوران رکود امپراتوری عثمانی آغاز می‌شود.

## ۷. نتیجه‌گیری

با توجه به سفرنامه‌های اروپایی‌های عصر صفوی به‌عنوان منبع دست اول، در پاسخ به پرسش اصلی نوشتار حاضر می‌توان گفت نظرگاه مستشرقان در بازنمایی تحولات اجتماعی-سیاسی ایران عصر صفوی به‌مثابه دیگری بسیار متغیر است. این متغیربودن در ارتباط مستقیم با اعصار و ادوار نسل‌های شاهان و حکمرانان صفوی است به نحوی که در زمان اوج و حضیض قدرت حاکمه نحوه بازنمایی از تمامیت ایران بسیار متفاوت از هم هستند. شاید در بادی امر چنین به نظر رسد که ارتباط وثیقی بین امر سیاسی و تصویر از دیگری وجود دارد. به عبارت دیگر، هرچه حکومت

جامعه مقتدرتر، بازنمایی مطلوب‌تر. لکن با غور بیشتر در لایه‌ها و سطوح زیرین جامعه، می‌توان به علت این نوع داوری پی برد. راهبرد این تبیین، کشف حلقه مفقوده است.

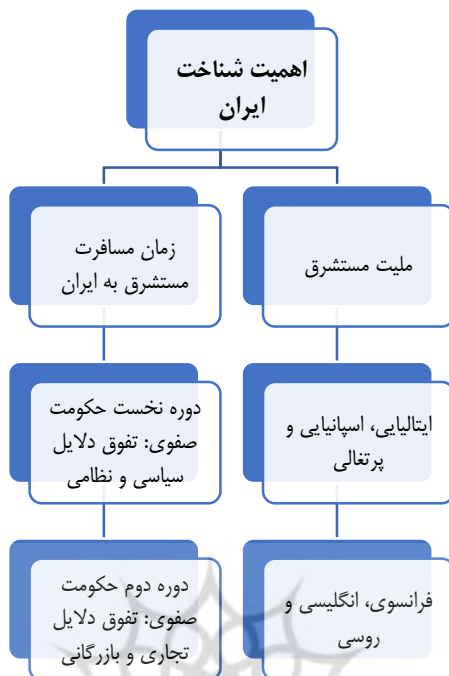
سیر مطالعات نشان می‌دهد که اقتدار و ضعف حکومت امری قائم به شخص بوده است بدین معنی که با ظهور شاه مقتدر حکومت و به تبع آن جامعه شاهد پیشرفت و شکوفایی بوده و با ظهور شاه ضعیف روند معکوس می‌شده است. آنچه که در این میان پنهان است فقدان سطوح نهادی است. جامعه عصر صفوی فاقد سطوح نهادی اعم از: نهادهای مدنی، بوروکراسی کارآمد، نظام بازرگانی، نظام کشاورزی و مالیکت ارضی، سازمانها و... بوده است. بدین جهت است که جامعه قائم به شخص شاه و اقتدار و ضعف او می‌شود. به عبارت صحیح‌تر، جامعه نه جامعه و نه اجتماع بلکه امری بین اجتماع و جامعه بوده است. در نتیجه، در حالی که گاه ویژگی‌های شخصیتی مبالغه‌آمیز و منفی از شاهان صفوی ارایه شده و در نتیجه این کلیشه‌ای کردن شخصیت‌ها تثبیت تفاوت از طریق کارکرد قدرت رخ داده و مرز میان بهنجار و نکبت‌بار بین ما - ایران عصر صفوی - و آنها - غرب مسیحی - شکل گرفته لکن تصویری متناقض از ایران صفوی در نگاشته‌های سفرنامه‌نویسان اروپایی از ایران عصر صفوی بازنمایی شده است. همچنین برخلاف استراتژی طبیعی سازی، که فرایندی است که از طریق آن ساخت‌های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی به صورتی عرضه می‌شوند که گویی اموری آشکارا طبیعی هستند، ساخت‌های مذکور با توجه به اعصار و ادوار مختلف حکومت صفویه به صورتی متفاوت تصویر شده و بنابراین، به صورت اموری طبیعی بازنمایی نشده‌اند. به عبارت دیگر، استراتژی کلیشه‌سازی توسط مستشرقان به کار گرفته شده است - که لازمه و طریقه شناخت دیگری است - لکن بهره‌گیری از استراتژی طبیعی‌سازی در مورد آنان صدق نمی‌کند. اینچنین و برحسب بخش اول و دوم نظریه خود آیین‌سان، تصویر ما در ذهن دیگری ترسیم و سپس داوری آنان در مورد ما به‌عنوان «دیگری سیاسی» بازنمایی شده است. از منظر تمامی مستشرقان حکومت‌های مشرق‌زمین همگی استبدادی بوده و وسعت سرزمین، باور و اعتقاد به فره ایزدی پادشاهان و مسئله کم‌آبی را از مهمترین علل این استبداد برشمرده‌اند. بعدها این نظر مستشرقان در ادبیات جامعه‌شناختی وارد شده و با عنوان «نظریه استبداد شرقی» بروز و ظهور کرد.



شکل ۱. بازنمایی مستشرقان از هویت اجتماعی-سیاسی ایران عصر صفوی

در پاسخ به پرسش نخست نوشتار حاضر مبنی بر «چیستی دلایل اهمیت شناخت سیاست ایران عصر صفوی برای مستشرقان به عنوان دیگری قابل شناخت»، نتایج حاکی از آن است که بر حسب ملیت مستشرقان و زمانه‌ای که به ایران مسافرت کرده‌اند دلایل اهمیت متفاوت است. در دوره اول حکومت صفوی یعنی از زمان نسل بنیانگذار تا انتهای نسل اعتلادهنده اهمیت شناخت ایران به مثابه دیگری سیاسی به دلایل سیاسی و نظامی و از جمله مقابله با دست‌اندازی‌های امپراتوری عثمانی به کشورهای اروپایی بوده است. عمده مستشرقان این دوره ایتالیایی، اسپانیایی و پرتغالی بودند. در دوره دوم حکومت صفوی یعنی از زمان نسل مقلد تا نسل منهدم‌کننده نیز هرچند دلایل شناخت ایران خالی از انگیزه‌های سیاسی نبود لکن تجارت و بازرگانی و به دست آوردن امتیازات تجاری و استفاده از بازار مصرف ایران و نیز تبلیغات مذهبی بر انگیزه‌های سیاسی و نظامی افزوده شد. عمده مستشرقان این دوره فرانسوی، انگلیسی و روسی بودند.





شکل ۲. دلایل اهمیت شناخت ایران عصر صفوی برای مستشرقان

عصر صفوی به لحاظ شناخت دیگری، نقطه عطفی در تاریخ ایران اسلامی است. نکته جالب اینجا است که این دیگری شناسی تنها به مستشرقان اروپایی اختصاص نداشت و صفویه نیز در این تعاملات به شناخت اروپا و اروپاییان نایل شدند. به عبارت دیگر، هرچند شناخت اروپاییان از ایران و ایرانی به جهت حضور مستشرقانی در قامت سفیر سیاسی، مبلغ مذهبی، بازرگان، جهانگرد و... بیشتر از شناخت ایرانیان نسبت به اروپا و اروپاییان بود، لکن با توجه به انگیزه‌های شاهان صفوی در خصوص شناخت غرب و جهان مسیحیت که گاه با انگیزه کنجکاوی و گاه مذهبی اقداماتی از جمله بحث و پرس‌وجو از سفیران کشورهای اروپایی در خصوص فرقه‌های مسیحیت و ترجمه انجیل‌ها و دیگر کتب مقدس انجام می‌دادند، می‌توان به اهمیتی که شاهان صفوی به شناخت دیگری داشتند پی برد. هرچند، شناخت اندک از آیین پروتستان که همزمان با تغییر مذهب در ایران صفوی بود یکی از نقاط ضعف آگاهی عصر صفوی است. البته، مراد ارتباط داشتن این دو واقعه با یکدیگر نیست چه، ظهور آیین پروتستان نوعی ابداع از آیین مسیحیت کاتولیک بود که در اثر نقادی آن به وجود آمد حال آن که بحث رواج مذهب تشیع در ایران صفوی بحث تغییر بود نه ابداع. نیز

آیین پروتستان آیینی جدید بود لکن مذهب تشیع و تسنن از همان ابتدا دو شاخه و تفسیر جداگانه از اسلام بودند.

همچنین، درست است که به لحاظ کمیت این میزان توجه به شناخت دیگری چندان در خور توجه نمی‌باشد لکن با توجه به محدودیت ارتباطات در آن زمانه و زمینه می‌توان داوری منصفانه‌تری داشت و زمینه‌های شکل‌گیری شناخت دیگری را در این دوره مشاهده کرد و استمرار آن را در دوره‌های بعدی به‌ویژه در عصر قاجار و اعزام سفیران، دانشجویان و هنرمندان به اروپا پی گرفت. بر این اساس، شناخت دیگری، چه برای ایران و چه برای اروپا، پشتوانه و تا اندازه‌ای بازتاب یکدیگر قلمداد می‌شوند. بنابراین، از این منظر عصر صفوی نقطه عطف تاریخ ایران اسلامی در نظر گرفته می‌شود.

در پاسخ به پرسش دوم نوشتار حاضر مبنی بر «پیروی یا عدم پیروی بازنمایی ایران در سفرنامه‌های عصر صفوی از روش‌ها و الگوهای شرق‌شناسی»، نتایج حاکی از آن است که هویت و شخصیت اجتماعی جامعه صفوی با مؤلفه‌هایی نظیر: یکپارچگی و استقلال ملی، تشیع و شاهنشاه به‌مثابه مرشد کامل شناخته می‌شود. مجموع این مؤلفه‌ها موجبات زایش لایه فرهنگی و تمدنی ایران عصر صفوی را فراهم کردند و نتیجه آن هویت جدید اجتماعی بود. طبق نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید این هویت نوعی بر ساخت است که هم توسط «من» و هم توسط «دیگر» بازنمایی شده است. لکن برخلاف نظر سعید، در قامت این هویت جدید، جامعه ایران به تبادل با غرب مسیحی پرداخت و اتفاقاً این تبادل از منظر پایین به بالا نبود بلکه از منظری برابر بود بدین معنی که در برخی موارد ایران از اروپا استمداد می‌طلبید - برای مثال، برای تشکیل ارتش جدید و وارد کردن تجهیزات نظامی - و در برخی موارد غرب از ایران استمداد می‌طلبید - برای مثال، درخواست یاری از ایران در مقابل دست‌اندازی ترکان عثمانی - . جامعه ایران در میانه این تبادلات و تعاملات آنچه از دیگری اخذ می‌کرد را در خود هضم کرده و از آن هویت خود می‌کرد. بنابراین، دوگانه‌انگاری‌های مبتنی بر ارزش «من» در برابر «دیگری» نیز در سفرنامه‌های این دوره رنگ غالب را ندارند و طبق بخش سوم نظریه خود آینه‌سان، در نتیجه تصویری که از داوری دیگری در ما ایجاد شده احساسی از برابری و گاه غرور در من ایرانی دیده می‌شود. در حالی که در دوره‌های بعدی، به‌ویژه عصر قاجار، این اخذ به صورت مکانیکی بود بدین معنی که جامعه توان هضم عنصر اخذ شده را نداشت و نمی‌توانست آن را از آن خود کند. بنابراین، هویت ایرانی یک هویت یگانه و منسجم نبود. می‌توان گفت هویت

بر ساخته عصر پسا صفوی وفق نظریه شرق شناسی ادوارد سعید بوده و طبق بخش سوم نظریه خود آینه سان، در نتیجه تصویری که از داوری دیگری در ما ایجاد شده احساسی از کمبودگی در من ایرانی دیده می‌شود.

مخلص کلام آن که ایران عصر صفوی، امپراتوری عثمانی و غرب مسیحی هر سه بر ساخته‌هایی انسانی‌اند و پشتوانه و تا اندازه‌ای بازتاب یکدیگر قلمداد می‌شوند. ایران عصر صفوی در مواجهه با دو جامعه و تمدن -عثمانی و غرب مسیحی- تصویری جدید از خود ساخت؛ بدین معنی که به توسط شناخت «دیگری» شناختی جدید از خود به دست آورد. «دیگری»، آینه‌ای بود که «من» خود را در آن می‌دید. این اتفاق برای دو تمدن دیگر نیز رخ داد. البته، تمدن غرب در آن زمان در مقابل ایران یک «من واحد» نبود لکن در برابر دشمنش -عثمانی- در قامت یک کل واحد خود را بازنمایی می‌کرد. نتیجه این مثلث «دیگری»، شناخت و آگاهی جدید برای هر سه این جوامع بود.



## منابع و مآخذ

- ابن خلدون، ع. (۱۳۹۳). مقدمه (جلد ۱). (م. پروین گنابادی، مترجم) تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اسکندر بیک منشی. (۱۳۷۷). *تایخ عالم آرای عباسی* (جلد ۱). (م. رضوانی، تدوین) تهران: دنیای کتاب.
- آنجلولو، ج. م. (۱۳۴۹). *سفرنامه آنجلولو. ونیزیان در، سفرنامه های ونیزیان در ایران* (شش سفرنامه) (م. امیری، مترجم، ص. ۲۶۵-۳۴۸). تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- بازرگان ونیزی. (۱۳۴۹). *سفرنامه بازرگان ونیزی در ایران. ونیزیان در، سفرنامه های ونیزیان در ایران* (شش سفرنامه) (ص. ۳۴۹-۴۳۰). تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- براون، ا. (۱۳۷۵). *تاریخ ادبیات ایران در دوره صفویه تا عصر حاضر* (جلد ۴). (ب. مقدادی، مترجم) تهران: مروارید.
- بیانی، خ. (۱۳۷۸). *تاریخ نظام ایران در دوره صفویه*. تهران: زرین قلم.
- تاجیک، م. (۱۳۸۴). *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*. تهران: بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری.
- تاورنیه، ژ. ب. (۱۳۸۳). *سفرنامه تاورنیه*. (ح. ارباب شیرانی، مترجم) تهران: نیلوفر.
- حافظ نیا، م. (۱۳۸۰). *مقدمه ای بر روش تحقیق در علوم انسانی*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
- دالساندری، و. (۱۳۴۹). *سفرنامه وینچنتو دالساندری. ونیزیان در، سفرنامه های ونیزیان در ایران* (شش سفرنامه) (م. امیری، مترجم، ص. ۴۳۳-۴۵۰). تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- دلواله، پ. (۱۳۴۸). *سفرنامه پیترودلواله*. (ش. شفا، مترجم) تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ذهابی، م.، الهیاری، ف.، کجباف، ع. (۱۴۰۰). *افول مناسبات قدرت دربار صفوی از نگاه سفرنامه های سفیران خارجی (از شاه صفی تا شاه سلطان حسین)*. *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، ۱۲ (۴۴)، ۶۹-۸۶.

رنجبر، م. رحیم‌یان، م. (۱۳۹۶). روایتی ای‌تالیایی از جنگ چالدران. جستارهای تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۸(۱)، ۱۳۵-۱۵۶.

روملو، ح. (۱۳۵۷). *احسن التواریخ*. (ع. نوایی، تدوین) تهران: بابک رویمر، ه. ر. (۱۳۸۴). *تاریخ ایران دوره صفویه (از مجموعه کمبریج)*. (ی. آژند، مترجم) تهران: جامی.

ساروخانی، ب. (۱۳۷۳). *روشهای تحقیق در علوم اجتماعی* (جلد ۱). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

سانسون، ر. (۱۳۷۷). *سفرنامه سانسون (وضع کشور ایران در عهد شاه سلیمان صفوی)*. (م. مهربار، مترجم) اصفهان: گلها.

سایکس، س. (۱۳۳۵). *تاریخ ایران*. (م. فخر داعلی گیلانی، مترجم) تهران. سواژه، ژ. (۱۳۶۶). *مدخل تاریخ شرق اسلامی*. (ک. کاهن، تدوین، ن. انصاری، مترجم) تهران: نشر دانشگاهی.

شاردن، ژ. (۱۳۷۴). *سفرنامه شاردن* (جلد ۲). (ا. یغمایی، مترجم) تهران: توس.

شاردن، ژ. (۱۳۷۴). *سفرنامه شاردن* (جلد ۳). (ا. یغمایی، مترجم) تهران: توس.

شاردن، ژ. (۱۳۷۴). *سفرنامه شاردن* (جلد ۴). (ا. یغمایی، مترجم) تهران: توس.

شاردن، ژ. (۱۳۷۵). *سفرنامه شاردن* (جلد ۵). (ا. یغمایی، مترجم) تهران: توس.

شرلی، آ. (۱۳۶۲). *سفرنامه برادران شرلی*. (آوانس، ع. دهباشی، مترجم) نگاه.

شیبانی، ژ. ر. (۱۳۸۱). *سفر اروپاییان به ایران*. (س. دهشیری، مترجم) تهران: علمی و فرهنگی.

صبحی، ع. (۱۳۵۰). *سیری در جامعه شناسی ایران*. تهران. طباطبایی، س. ج. (۱۳۸۱). *سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی*. (بازنویسی سیدجواد طباطبایی، تدوین) تهران: نگاه معاصر.

- عابدینی، ا. (۱۳۸۸). قراردادهای صلح ایران و عثمانی و کاهش تنش‌های مذهبی بین دو کشور در عصر صفوی و افشاری. *تاریخ ایران*، ۵ (۶۰).
- عالم آرای صفوی. (۱۳۶۳). *عالم آرای صفوی*. (ی. شگری، تدوین) تهران: اطلاعات.
- فیدالگو، گ. پ. (۱۳۹۶). گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی. (پ. حکمت، مترجم) تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- فیگوئروا، د. د. (۱۳۶۳). *سفرنامه دن گارسیا د سیلوا فیگوئروا*. (غ. سمیعی، مترجم) تهران: نشر نو.
- کاره، ب. (۱۳۸۷). *سفرنامه آبه کاره به ایران*. (ا. بازماندگان خمیری، مترجم) تهران: گلگشت.
- کارری، ج. (۱۳۴۸). *سفرنامه کارری*. (ع. نخجوانی، ع. کارنگ، مترجم) تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- کشیشان ژوئیت. (۱۳۷۰). *نامه‌های شگفت‌انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه*. (ب. فره‌وشی، مترجم) تهران: مؤسسه علمی اندیشه جوان.
- گرس، ا. (۱۳۷۰). *سفر زیبا*. (ع. سعیدی، مترجم) تهران: انتشارات تهران.
- گیویان، ع. سروری زرگر، م. (۱۳۸۸). *بازنمایی ایران. فصلنامه تحقیقات فرهنگی*، ۸ (۱۴۷-۱۷۷).
- مهدی‌زاده، س. (۱۳۸۷). *رسانه‌ها و بازنمایی*. تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- میراحمدی، م. (۱۳۷۱). *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی*. تهران: امیرکبیر.
- میرجعفری، ج. (۱۳۵۴). *نامه‌ای از شاه تهماسب صفوی به سلطان سلیمان قانونی. بررسی‌های تاریخی*، ۶۰ (آذر و دی).
- میلز، س. (۱۳۸۲). *گفتمان*. (ف. محمدی، مترجم) زنجان: هزاره سوم.
- نوابی، ع. (۱۳۴۷). *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (شاه طهما سب)*. تهران: بنیاد فرهنگ.

ونیزیان. (۱۳۴۹). *سفرنامه های ونیزیان در ایران (شش سفرنامه)*. (م. امیری، مترجم) تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.  
هال، ا. (۱۳۸۶). *غرب و بقیه*. (م. متحد، مترجم) تهران: آگه.  
یوستی، ف. (۱۳۱۴). *یک روز از زندگانی داریوش*. (ر. زاده شفق، مترجم) تهران: مطبوعه مجلس.

Abisaab, R. J. (2004). *Converting Persia Religion and Power in the Safavid Empire*. London: I.B. Tauris & Co Ltd.

Cooley, C. H. (1902). *Human nature and the social order*. Newyork: Newyork Scribners. doi: COPYRIGHT, 1902, 1922, BY CHARLES'S SONS, printed in the United States of America

Holt, P. M., Lambton, A. K., & Lewis, B. (1977). *The Cambridge History of Islam* (Vol. 2). Cambridge: Cambridge University Press.

Mathee, R. (2009). The Safavid under Western Eyes: Saventeenth-Century European Travelers to Iran. *Jurnal of Early Modern History*, 13, 137-171.

Savory, R. (1999). *Rise of a Shi'I State in Iran and New Orientation in Islamic Thought and Culture*. UNESCO: *History of Humanity. Volume 5: From the Sixteenth to the Eighteenth Century*. London, New York: Routledge.

Savory, R. (2007). *Iran Under the Safavids*. Cambridge: Cambridge University Press.

Shaw, S. J. (1976). *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey* (Vol. 1). Cambridge: Cambridge University Press.

## References

- Abe Care Travelogue to Iran. (A. Bazmandegan Khamiri, Translator) Tehran: Golgasht.
- Abedini. A. (1388). Iran-Ottoman peace agreements and reduction of religious tensions between the two countries in the Safavid and Afshari eras. *History of Iran*, 5(60).
- Abisaab, R. J. (2004). *Converting Persia Religion and Power in the Safavid Empire*. London: I.B. Tauris & Co Ltd.
- Angollo, J.M. (1349). Angollo Travelogue. Venice in, Venetian Travelogues in Iran (Six Travelogues) (M. Amiri, Translator, pp.265-348). Tehran: Kharazmi Publishing Company.
- Bayani, Kh. (1378). History of the Iranian system in the Safavid period. Tehran: Zarrin Ghalam.
- Brown, E. (1375). History of Iranian literature in the Safavid period to the present (vol 4). (B. Meghdadi, Translator) Tehran: Morvarid.
- Careri , G. (1348). Careri Travelogue. (A. Nakhjavani, A. Karang, Translator) Tabriz: General Directorate of Culture and Arts of East Azerbaijan, in cooperation with the Franklin.
- Chardin, J. (1374). Chardin Travelogue (vol 2). (I. Yaghmaie, Translator) Tehran: Toos.
- Chardin, J. (1374). Chardin Travelogue (vol 3). (I. Yaghmaie, Translator) Tehran: Toos.
- Chardin, J. (1374). Chardin Travelogue (vol 4). (I. Yaghmaie, Translator) Tehran: Toos.
- Chardin, J. (1375). Chardin Travelogue (vol 5). (I. Yaghmaie, Translator) Tehran: Toos.
- Cooley, C. H. (1902). *Human nature and the social order*. Newyork: Newyork Scribners. doi: COPYRIGHT, 1902, 1922, BY CHARLES'S SONS, printed in the United States of America
- De Alessandri, V. (1349). Travelogue of Vincenzo de Alessandri. Venice in, Venetian Travelogues in Iran (Six Travelogues) (M. Amiri, Translator, pp.433-450). Tehran: Kharazmi Publishing Company.



Delavalle, P. (1348). *Travelogue of Pietro Delavalle*. (Sh. Shafa, Translator) Tehran: Book Translation and publishing company.

Escandar bayk monshi. (1377). *History of the Abbasid world (vol1)*. (M. Rezvani, Editing) Tehran: Book World.

Fidalgo, G.P. (1396). *Report of the Ambassador of Portugal in the court of Shah Sultan Hussein Safavid*. (P. Hekmat, Translator) Tehran: University of Tehran Publishing Institute.

Figuroa, D.D. (1363). *Travelogue of Dan Garcia Figuroa*. (GH. Samiie, Translator) Tehran: Nashr No.

Givian, A., Sarvari Zargar, M. (1388). *Representation of Iran*. *Cultural Research Quarterly* (8), 147-177.

Gress, I. (1370). *Beautiful ambassador*. (A. Saeedi, Translator) Tehran: Tehran Publications.

Hafeznia, M.(1380). *Introduction to research methodology in humanities*. Tehran: Organization for the study and compilation of humanities books (OSC).

Hall, E. (1386). *West and the rest*. (M. Motahed, Translator) Tehran: Agah.

Holt, P. M., Lambton, A. K., & Lewis, B. (1977). *The Cambridge History of Islam* (Vol. 2). Cambridge: Cambridge University Press.

Ibn Khaldun, A. (1393). *Introduction (vol1)*.(M. Parvin Gonabadi, Translator) Tehran: Scientific and cultural publishing company.

Jesuit priests. (1370). *Amazing letters from French priests during the Safavid and Afshari eras*. (B. Farehvashi, Translator) Tehran: Young Thought Scientific Institute.

Mahdzadeh, S. (1387). *Media and Representation*. Tehran: Office of Media Studies and Development.

Mathee, R. (2009). *The Safavid under Western Eyes: Saventeenth-Century European Travelers to Iran*. *Jurnal of Early Modern History*, 13, 137-171.

Mills, S. (1382). *Discourse*. (F. Mohammadi, Translator) Zanjan: Hezareh sevvom.

- Mirahmadi, M. (1371). Political and social history of Iran in Safavid era. Tehran: Amirkabir.
- Mirjafari, H. (1354). A letter from Shah Tahmasb Safavid to Sultan Suleiman the Magnificent. *Historical studies*, 60. (Azar va Dey).
- Navaee, A. (1347). Historical documents and correspondence of Iran (Shah Tahmasb). Tehran: Bonyad Farhang.
- Ranjbar, M., Rahimian, M. (1396). An Italian account of the Battle Chaldoran. *Historical Inquiries, Institute of Humanities and Cultural Studies*, 8 (1), 135-156.
- Rumer, H.R. (1384). History of Safavid Iran (from the Cambridge Collection). (J. Ajand, Translator) Tehran: Jami.
- Rumlu, H. (1357). Good histories. (A. Navaie, Editor) Tehran: Babak.
- Sanson, R. (1377). Sanson Travelogue (The situation of Iran during the reign of Shah Suleiman the Safavid). (M. Mehryar, Translator) Isfahan: Golha.
- Sarukhani, B. (1373). Research methods in social sciences (vol 1). Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Savory, R. (1999). *Rise of a Shi'I State in Iran and New Orientation in Islamic Thought and Culture. UNESCO: History of Humanity. Volume 5: From the Sixteenth to the Eighteenth Century*. London, New York: Routledge.
- Savory, R. (2007). *Iran Under the Safavids*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Shaw, S. J. (1976). *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey* (Vol. 1). Cambridge: Cambridge University Press.
- Sheybani, J.R. (1381). Europeans travel to Iran. (S. Dehshiri, Translator) Tehran: Scientific and cultural.
- Shirley, A. (1362). Shirley Brothers Travelogue. (Avance, A. Dehbashi, Translator) Negah.
- Sobhi, A. (1350). A look at the sociology of Iran. Tehran.

Suaje, J. (1366). Introduction to the history of the Islamic East. (K. Kuhn, Editor, N. Ansari Translator) Tehran: University publication.

Sykes, S (1335). History of Iran. )M. Fakhr Daali Gillani, Translator) Tehran.

Tabatabaie, S.J. (1381). The fall of Isfahan according to Krosinski. (Rewrite seyed Javad Tabatabaie) Tehran: Negah Moaser.

Tajik, M (1384). Narrative of zeal and identity among Iranians. Tehran: Presidential Strategic Reviews.

Tavernier, J.B. (1383). Tavernier of Travelogue. (H. Arbab Shirani, Translator) TehranL Nilufar.

Venetian merchant. (1349). Venetian Travelogues in Iran. Venice in, Venetian Travelogues in Iran (Six Travelogues) (M. Amiri, Translator, pp.349-430). Tehran: Kharazmi Publishing Company.

Venice. (1349). Venetian Travelogues in Iran (Six Travelogues) (M. Amiri, Translator). Tehran: Kharazmi Publishing Company.

World of Safavidviews. (1363). (Y. Shokri, Editor) Tehran: Ettelaat.

Yousti, F. (1314). A Day in the Life of Darius. (R. ZadeShafagh, Translator) Tehrn: Matbaee Majles.

Zahabi, M., Allahyari, F., Kajbaf, A. (1400). The decline of power relations in the Safavid court from the point of view of travelogues of foreign ambassadors (from Shah Safi to Shah Sultan Hussein). The history of Islamic culture and civilization, 12(44), 69-86.